

کابینه جدید *

-۶-

مشیرالدوله ریاست کابینه را قبول کرد. جراید نیز هر یک به نوبه خود بعد از حمد و تنای بسیار آرزو و تقاضاهای خود را نوشتند. هرکس آن چه را که می دانست به مذاق عامه خوش آیند است، اشعار داشت. کوشیدند که نه سیخ بسوزد، نه کباب. هم مشیرالدوله راضی از آن ها باشد، هم اهالی از آن ها منزجر نشوند.

ما گفته ایم که تغییر کابینه و تبدیل اشخاص نتیجه نخواهد داد. آن مرض و علتی که باعث انزجار و تنفر عامه می باشد و سبب غوغای مطبوعات شده، به جای خود باقی است و بدون شک احتیاجات خلق و افکار عامه فردا همین اشخاص را که امروز از ریاست وزرایی مشیرالدوله اظهار بشاشت می کنند و با فلسفه های ضدتجدد و انقلاب خود را عالم روح اجتماعی و دیگران را کودک و بی عقل می پندارند، مجبور خواهد کرد که بر ضد اوضاع حاضره فریاد کنند.

دیروز همین ها برخلاف اوضاع می نوشتند و اظهار شکایت می کردند. اما امروز به همان رئیس دیروزی که از او شکایت می کردند، تکیه کرده، اجرای آمال خود را از او می خواهند. ما نمی گوئیم که این ها خودشان دارای آمال و آرزوهای معلوم و معین اساسی نمی باشند و در اطراف جزئیات سیر می کنند، ولی چون عملاً می بینیم که این ها اسیر احساسات بوده، دارای منطق اساسی نمی باشند، از این جهت بدون تردید می گوئیم که فردا همین مدافعین در تحت تأثیر افکار عامه مجبور خواهند شد

برخلاف اظهارات امروز خود چیز بنویسند. زیرا هنوز معلوم نیست که آیا مشیرالدوله از عهده رفع احتیاجات ملت برمی آید یا خیر؟ و آیا این محیط و این مملکت به واسطه چند روز کناره گیری عوض شده یا نه؟ ما خیلی میل داریم مشیرالدوله بتواند از عهده رفع احتیاجات عمومی برآمده، احساسات ضد را تسکین دهد و مردم را از حکومت و مجلس راضی سازد و شر مفت خورها، امین مالیه های دزد، حکام غارتگر و ایلات شرور را از سر مردم دفع کند. ما خیلی آرزو داریم مشیرالدوله نوعی رفتار کند که ملت پشتیبان دولت و دولت خود را خادم ملت حساب کند و این گفتگو و زمزمه ها از بین برود. ما خیلی مسرور خواهیم شد اگر ببینیم که این کابینه برخلاف انتظار یک کابینه جدی بوده، اوضاع اقتصادی را اصلاح و دست اجنبی را کوتاه کند. خدا کند این کابینه بتواند گریبان ملت را از دست اشراف، منتظرالوزاره ها، ولگردها و کابینه سازها خلاص کند. خدا کند سمیتکوبه خودی خود از میان برود و اتحاد ایلات جنوبی و تجزیه جنوب سر نگیرد. خدا کند اکثریت از مسئله اصلاح و تغییر و تفسیر قانون اساسی دست بردارد. خدا کند فوری به حساب دزدها و مستشارهای خارجی رسیدگی شده، این دزدی های رنگارنگ خاتمه یابد. خدا کند یک از هزاران احتیاج ملت که کتابها برای شرحش لازم است، اصلاح شود. در آن صورت که مردم دیوانه نیستند تا بی خود و بی جهت برضد رئیس الوزرا حرف بزنند.

ولی اگر خدای ناکرده، باز هم همان رویه سابق پیش آمد، آزادی خواهان در هر نقطه حبس و تبعید شدند و متقیدین را در عوض دزدان تبیه و مجازات کردند، گارها عبارت از حرف زدن و دید و بازدید شد، در آن صورت نتیجه معلوم است. آن روز خیلی مضحک خواهد بود برای اشخاص موافق امروزی که برخلاف کابینه اظهار می کنند و مضحک تر می شود جرایدی که در اطراف خیانت و دزدی غارتگران اظهار اطلاع نمایند.

ما پیش از همه این‌ها که خودشان هم نمی‌دانند چه می‌خواهند، روزی معتدل، فردا سوسیالیست و دیگر روز ملت‌چی و وطن‌پرست می‌شوند، میل داریم که حکومت دوام داشته و موافق میل آزادی‌خواهان رفتار کند و اوضاع خراب مملکت را اصلاح و این سرزمین را از چپاول دزدان و غارتگران داخلی و خارجی حفظ کند. سرتاسر مملکت را با خط راه آهن به یکدیگر متصل نموده، خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی را از میان برده، اقتدار دولت را در نقاط دوردست تمرکز داده، وسایل توسعه معارف و تمدن را در تمام ایران فراهم بیاورد. ولی هیأت، تجربه تلخ گذشته به ما می‌فهماند که چنین آرزوهایی خیلی خام است، زیرا فقط همان موانع و مشکلاتی که سبب سقوط کابینه شد، باز هم موجود و هیچ تغییری راه نیافته است. به احتیاجات مملکت کم شده، نه این‌ها افکار جدیدی پیدا کرده‌اند که آن‌ها را بتوانند اصلاح کنند.

ما می‌گوییم رفقا شما سهو می‌کنید و خطا می‌روید. این‌ها باز خواهند گفت: اجرای قانون اساسی لزوم ندارد. حکومت نظامی لازم است. معارف چیست؟ ایجاد مؤسسه‌های صنعتی خیال بیهوده است. راه آهن فکر عملی نیست و همه این مسائل فکرهای موهوم است. فقط چند کمیسیون تشکیل و دو سه نقشه برای تحدید مطبوعات تهیه و متحدالمآل‌هایی به حکام و ادارات صادر، چند ماه دیگر وقت مملکت تلف، باز تبلیغات منتظرالوزاره‌ها و آت‌ریک بین زمین‌داران شروع و لابد مندرجات یک روزنامه آتش خشم و غضب یکی را تحریک و مجدداً کابینه از زیر بار مسئولیت شانه خود را خالی خواهد کرد و پرده می‌افتد. خدا کند و ما هم از صمیم قلب آرزو داریم که کابینه مشیرالدوله این طور نباشد و حقیقتاً در این دفعه یک قدم به طرف ترقی پیش برویم.

باز هم بحران *

-۷-

بحران کابینه تجدید شد و مشیرالدوله دو مرتبه از قبول ریاست وزرایی قطعاً امتناع نمود و علت را هم کسالت مزاج و خستگی دماغ خود بیان نموده است. ما از ابتدا هم بدون یک تغییرات اساسی معتقد به دوام کابینه مشیرالدوله نبودیم. مقالات اخیرمان را سایرین حمل بر غرض نموده و اشکال تراشی معرفی می نمودند، در صورتی که ما حقیقت را می گفتیم، ولی آنها از عوام فریبی یا بی اطلاعی علت اساسی را کنار گذاشته، به جزئیات می پرداختند و اصلاح واقعی را فراموش کرده، در اطراف مشیرالدوله و کاندیداهای دیگر داد و فریاد می کردند.

ما اساساً مخالف انحصار حکومت در دست اشراف هستیم، اما در مسئله به خصوص استعفا و قبول مشیرالدوله، بر ضد شخص او نبودیم؛ با وجودی که او را اشراف می دانستیم، باز هزار درجه او را به قوام السلطنه و وثوق الدوله حتی کاندیداهای جدید جوان نما ترجیح می دهیم. مقصود ما از این فریادها غیر از این بود که دیگران نسبت به ما تصور می کردند. ما می گفتیم اساساً باید طوری کرد که این جریانهای گوناگون و قوای مختلف نتواند از سستی و تبلی حکومت استفاده کرده، چهار نفر ولگرد، یک کابینه را متزلزل کند. ما می گفتیم که حکومت باید موافق تمایل آزادی خواهان رفتار کند. ما می گفتیم که رئیس کابینه باید اصول مملکت را محافظه کرده، این هرج و مرج اداری را خاتمه دهد و در عوض دیکتاتوری و عدم مسئولیت قوانین مملکتی را به موقع اجرا گذارده و

عملاً به اصطلاح حال عامه بگوشد. ما هم می‌توانستیم مانند سایر روزنامه‌های متملق و ابن‌الوقت با دروغ و ریاکاری خود را در نظر آقایان شیرین کرده و بی‌جهت با اظهار حقیقت موجب قهر و غضب خدایان ایران را فراهم نسازیم، ولی عقیده و تاکتیک ما غیر از این است.

هر کس حقیقت را مرتباً خوانده، می‌داند که ما معتقد بودیم که این کابینه نیز مانند سایر کابینه‌ها دوام نخواهد داشت. هرچند این حقیقت آن روز در مذاق مشیرالدوله‌ای‌ها تلخ بود، حتی سبب رنجش بعضی دوستان حقیقت نیز شده بود. ولی امروز سهو نکردن ما و خبط معارضین به خوبی آشکار شد. آن‌ها که خود را علامه سیاست می‌شمردند، اعتراف به خبط خود نکرده، باز هم خواهند گفت که در نتیجه متانت و جدیت ما بود که آقای مشیرالدوله ریاست وزرایی را قبول کردند. آیا تمام نواقص با چند مقاله تملق‌آمیز و ریاکارانه اصلاح می‌شود؟ اساساً یک سلسله حقایق بس ناگوار است که ما را مجبور به گفتن نموده و آن عبارت از موانع زیادی است که مشیرالدوله یا دیگری نیز از مشاهده آن‌ها عاجز نبوده، بلکه همه می‌دانند ولی نمی‌خواهند یا جرأت ندارند بگویند.

۱- اکثریت معلوم‌الهویه مجلس از مقام وکالت استفاده کرده، خود را حاکم مطلق ایران می‌داند و اکثر فجایع و خلاف‌کاری‌ها از این دسته تراوش می‌کند. این اکثریت کهنه‌پرست بی‌لیاقت جبون با کمک مستقیم و غیرمستقیم اجنبی برای خفه کردن آزادی و عقیم گذاشتن عملیات متجددین برای انحصار قوه مقننه و مجریه از هیچ کاری فروگذار نمی‌کند. آن‌ها سعی می‌کنند رفقاشان وزیر بشوند و مملکت هر چه هست و هر چه بشود، در آن‌ها تأثیری ندارد. به همین طریق یک قسمت از اقلیت.

۲- دخالت شخص سردار سپه در امور دولتی و غیرمسئول بودن ایشان است؛ زیرا سردار سپه امروز خود را مثل یک نفر ایل‌بیگی و رؤسای معمولی طوایف تصور می‌کند، قشون را نوکر شخص خود می‌داند، در

تعیین و تغییر کابینه پافشاری می‌کند، مجلس باید رأی ایشان را بپذیرد و رئیس‌الوزرا به رأی ایشان عمل کند، در صورتی که بر طبق قانون اگر شاه در تعیین رئیس‌الوزرا اصرار کند، مردم منزجر می‌شوند، ولی سردار سپه با وجودی که مثل سایر وزرا در مقابل اصول مملکت مسئول است و با همه فداکاری‌های ایشان، باز قانون نمی‌تواند تبعیض و امتیازی را برای ایشان قایل شود. مع هذا در تعیین رئیس‌الوزرا دخالت تام دارد. للوید ژرژ [جورج] و وزیر جنگ انگلستان با آن همه فداکاری ابداً نمی‌توانند جسارت به قانون مسلک‌تی نمایند و همین احترام آن‌ها به قانون است که موجب ترقی و عظمت آن‌ها شده است.

۳- شاه است که با اشغال مقام مهم و عهده‌دار بودن وظیفه بزرگ مملکت‌داری خدا می‌داند در کجا و به چه کار مشغول است و با وجود این که به چشم اروپا را چندین دفعه دیده‌اند، آیا هیچ آرزو می‌کنند که از آن خوبی‌ها نمونه‌ای [در ایران بیاورند؟]

۴- موانع خارجی و مسئله نفت شمال و زمزمه قرارداد جدید، جلب مستشار، ایجاد راه آهن و مسائل اقتصادی مخلوط شده و سفارت علاقه‌دار به این مسائل کابینه را دچار تزلزل می‌کند.

۵- احزاب و دسته‌ها که مقصودشان وکیل و وزیرسازی است و غالباً برای همین کار به عرصه آمده‌اند و دائماً برضد حکومت‌ها آت‌ریک می‌کنند. ۶- مطبوعات است که اکثرشان با پول منتظرالوزاره‌ها منتشر می‌شوند و لایتنقطع زیرپای دولت چاه می‌کنند.

۷- آزادی‌خواهان که از عدم لیاقت و پیشرفت حکومت در مدت مشروطیت عصبانی شده، از توسعه و قوت ارتجاع به تنگ آمده، حکومت را مورد حمله قرار می‌دهند.

۸- دسته‌های مختلف ایلات مانند سمیتکو و ایلات جنوب که به تحریک اجانب قوت پیدا کرده، موجب سلب امنیت جانی و مالی شده‌اند.

۹- فقدان تجارت و بحران اقتصادی و فقر عمومی است که روز به روز توسعه می‌یابد و مردم را متوحش کرده است.

تمام این موانع را مشیرالدوله می‌فهمد و می‌سنجد و عدم پیشرفت کارها را دانسته استعفا می‌دهد. ما از اول گفتیم که بحران از مجلس، شاه، سردار سپه، سستی مشیرالدوله، انتریک مطبوعات و دسته‌های کابینه‌تراش و سایر مسائل تولید می‌شود. ولی دیگران خرس را در خانه گذاشته، در کوه‌ها و صحراها می‌گشتند.

الان نیز معلوم نیست که این قوای مختلف به کی تمایل دارند؟ اکثریت چه می‌خواهد؟ شاه نظرش چیست؟ اجانب و نوکرهای مستقیم و غیرمستقیم آنها چه دستورالعمل داده‌اند؟ البته به زودی معلوم خواهد شد.

بعضی‌ها تصور می‌کنند در این کابینه یا ارتجاع غلبه می‌کند یا ملیون فاتح شده، آمال آنها به موقع اجرا نهاده خواهد شد. یا این که حکومت مختلطی از تمام دسته‌های قوی تشکیل خواهد شد. باید منتظر شد.

۵۳

مسئله کابینه *

-۸-

هنوز رئیس کابینه معلوم نیست. خلق همه منتظرند که با ریاست کی حکومت به حالت عادی خواهد افتاد. اگرچه رئیس‌الوزراهای وقت به طبقه یا حزب سیاسی، ولو این که عبارت از دستجات طهران هم باشد،

انتساب رسمی نداشته و ندارند. اگرچه وزرا با پول یا با زور اجنبی یا با دیپلوماسی خود مدت حکمرانی خود را دوام می‌دهند.

اگرچه تمام اهالی مملکت در موضوع کاندیدها علاقه ظاهری مستقیم ندارند. اگرچه دو حزب قوی، دو تشکیلات مهم در مقابل یکدیگر فرونت نبسته‌اند، اما با این همه بحران امروزه آنقدر هم عادی نیست. این جا دو قوه، دو دسته غیرمتشکل با همدیگر می‌جنگند. سربازهای این فرونت عبارت است از دستجات اقلیت، اکثریت و بی طرف‌ها در پارلمان، احزاب سیاسی و مطبوعات در خارج. از این‌ها یک دسته به منفعت مستوفی الممالک، دسته دیگر برای قوام السلطنه کار می‌کنند.

طرفداران مستوفی ملیوز و آزادی خواهان، کارکنان قوام السلطنه مفت خورها و مرتجعین هستند. در مقابل این فرونت، فرونت طرفداران ریاست سردار سپه است. بعضی‌ها می‌گویند که هر طور هست سردار سپه باید رئیس الوزرا بشود. ما هنوز نمی‌دانیم در مجلس با این عقیده همراه پیدا شده است یا نه. اما گمان نمی‌کنیم آن‌ها که این فکر را دارند، در مقامات اجتماعی و ملت حایز اهمیت باشند. و این هم به ما معلوم نیست که سردار سپه واقعاً خودش با این دسته مخالف است یا موافق؟ اما از نقطه نظر تجربه اجتماعی ما گمان نمی‌کنیم که در مجلس این جریان آخری، اهمیت داشته باشد. در خارج نیز آنقدر خوب تلقی نمی‌شود. نه از این نقطه نظر که سردار سپه لیاقت ندارد، بلکه از برای ترقی مملکت و قشون است. اگر سردار سپه رئیس الوزرا بشود، مجبور است تابع جریانات مجلس بوده، آنچه را ملت در باره آزادی می‌خواهد، بدهد و یا باید یک دفعه درب مجلس را بسته، حکومت دیکتاتوری اعلان بشود. در حالت اولی معلوم است که دستجات مختلف با نظریه‌های مخالف مبارزه‌ها می‌کنند، در اجتماعات و مطبوعات برای اجرای مقاصد سیاسی می‌کوشند. مقاصد همه آن‌ها که یکی نیست. لابد در نتیجه کش مکش

سیاسی سردار سپه به عوض توسعه قشون، باید مشغول مسائل اجتماعی باشد. شاید بعد از مدت خیلی کم بحران دیگر به وجود آید در پیش آمد ثانوی معلوم است که امروز ملت اولاً به زیر بار دیکتاتوری نمی رود و ثانیاً بدین واسطه به دست اجانب برای مداخلات غیر مشروع بهانه داده می شود. ثانیاً دره بیکی ها، قلدرها و اشرار با دولت طرف می شوند. لابد دولت دیکتاتور نیز طرف توجه ملت واقع نمی تواند بشود. از این نقطه نظر طرفداران فکر دیکتاتوری و ریاست وزرایی سردار سپه هم به مملکت و ملت، هم به شخص سردار سپه خیانت می کنند. این ها اشخاصی هستند که فقط امروز [را] می بینند، آن هم ناقص، و تصور می کنند که با چند نفر قشون جوان ممکن است هم در مقابل اشرار و ایلات بدون اکتساب وجاهت، بدون معاونت ملت، مبارزه و هم جلوگیری از آزادی خواهی گردد. و حال آنکه قشون با علاقه و روابط غیر مرئی با ملت و ملیون مربوطیت تام دارد و آن ها را بر ضد ملت استعمال کردن یا برخلاف آزادی به کار واداشتن خارج از حیز امکان است. از طرف دیگر مسئله شاه است که ممکن نیست با این عقیده همراه باشد. احتمال دارد با اتریک و دستور اجانب داخل بعضی عملیات بشود، نتیجه با فلاکت ایران خاتمه یابد. این آرزوی انگلیس ها است. انگلیس ها از یک طرف وسایل دیکتاتوری را فراهم می آورند، از طرف دیگر شاه را به آغوش کشیده، نگه می دارند. از طرفی هم به اسامی مختلف دسته هایی تشکیل می دهند. با این وسیله آن نقشه کهنه را که «با دست جنوب، مرکز و شمال را منکوب نموده، ایران را به تحت الحمایگی انگلیس ها می اندازند» و همان نقشه را می خواهند به کار برند. شاید مسئله نفت شمال و واهمه از توسعه انقلاب هندوستان، انگلیس ها را وادار به اجرای این نقشه بکند. در این حال حکومت دیکتاتوری مجبور است در مقابل این مخاطرات خواهش انگلیس ها را قبول کند. خواهش آن ها نیز معلوم است. از این نقطه نظر مسئله ریاست

وزرایی سردار سپه یا تشکیل حکومت دیکتاتوری ممکن نیست و هیچ سید شوشتری‌ها^{۸۸} و بنکدارها و سایر حقه‌بازها که توی کوچه‌ها و مسجدها می‌روند، بیچاره عوام را به هیجان می‌آورند، نمی‌توانند این فلاکت را به ملت تحمیل کنند.

اما قوام‌السلطنه حالش معلوم است. هنوز خود را تبرئه نکرده است. دیروز هم رئیس‌الوزرا بود، اگر خوب بود، کاری می‌کرد. علاوه بر این، اکثریت در این مسئله در اقلیت می‌باشد. از ملت به غیر از چند نفر منتظرالخدمت و جیره خورش کسی با این فکر طرفدار نمی‌باشد. قوام‌السلطنه و کمپانی‌اش امروز از چشم مردم افتاده‌اند. علاوه بر این تشکیلات ملی ولو این که اسمی باشد، الان عبارت است از تشکیلات کارگری سوسیال اونیفیه و سوسیال دیموکرات‌ها که امروز این‌ها نسبتاً صورت خارجی دارند. هیچ کدام از این‌ها با قوام‌السلطنه همراه نمی‌باشند. طرفداران سیدضیاءالدین نیز رسماً با او طرف هستند. در این صورت اگر قوام‌السلطنه سرکار بیاید، دوام و ثبات نخواهد داشت. فردا یا پس فردا استعفا داده، بحران از این سخت‌تر خواهد شد. اما مستوفی‌الممالک. وی نیز اشراف است. او نیز چند دفعه رئیس‌الوزرا شده است و عملیات درخشان از خود به یادگار گذاشته. اما خیانت عمده‌ی هم نکرده، دزد نیست و با آزادی ضدیت ندارد. و حالیه هم تشکیلات دست چپ و جراید آزادی‌خواه با ایشان همراهی می‌کنند و شاید اگر بتواند مواععی را که نوشته‌ایم، مرتفع سازد و مقاصد آزادی‌خواهان را اجرا نماید، دوامش بیش‌تر از دیگران باشد.

به علاوه چنان‌چه از جریان‌های پارلمانی معلوم می‌شود، چندین نقشه در میان است؛ یکی ریاست وزرایی مستوفی‌الممالک با وزرات داخلگی قوام‌السلطنه و نقشه‌ی دیگر این است که از سه فراکسیون اکثریت، اقلیت و بی‌طرف، یک فراکسیون رئیس‌الوزرا تعیین کند و دو فراکسیون دیگر هرکدام سه نفر وزیر از خودشان تعیین کنند.

ما با وجودی که از [به] مستوفی الممالک بدین نیستیم، مع هذا معتقدیم که اگر قبول نکنند، اشخاصی دیگر از قبیل مستشارالدوله و مشاور الممالک [را] هم ممکن است به سر کار آورد.

۵۴

کابینه قوام السلطنه *

-۹-

بعد از یک ماه قیل و قال و دسته بندی های خصوصی بر روی استفاده شخصی، بالاخره بحران کابینه در شرف تمام شدن است و مجلس شورای ملی با اکثریت ۶۴ رأی در مقابل ۲۱ رأی تمایل خود را نسبت به قوام السلطنه اظهار داشت.

خوانندگان محترم می دانند که در این مدت مفصلاً در خصوص کابینه ها اظهار عقیده نموده ایم و علت سقوط کابینه مشیرالدوله و سایر کابینه های اشرافی را به قدر لزوم شرح داده ایم و دوباره بعضی مسائل را برای یادآوری به قوام السلطنه تکرار می کنیم.

آقای قوام السلطنه باید بدانند که موقع فوق العاده مهم و کار بسیار سختی را به عهده می گیرند. هرج و مرج مملکت، قشون کشی و عصیان ایلات محتاج به شرح نیست و خود آقای قوام السلطنه به وخامت اوضاع پی برده اند.

۱- بحران اقتصادی، فقر و تنگدستی ملت را به تنگ آورده و حیات

عمومی را مشکل نموده است. مردم بیکار و گرسنه هستند و به غیر از معدودی اشراف و مفت‌خوار کسی به زندگانی فردای خود اطمینان ندارد. مستخدمین ادارات دولتی، معلمین و سایر دواير از قبیل عدلیه، نظمیه و غیره مدتی است حقوق نگرفته و با نهایت عسرت و پریشانی زندگانی می‌کنند. قشون و فرونت پول، قورخانه، لباس و وسایط حمل و نقل می‌خواهد. در نتیجه دیکتاتوری و فعال مایشائی اصول آزادی و قانون اساسی از بین رفته است. حکومت‌های نظامی جای انجمن محلی و حکومت قانون را گرفته، کاملاً اصول اداره استبداد حکمفرما است.

۲- توده ملت و آزادی‌خواهان برخلاف این اوضاع و با حکومت مبارزه می‌کنند و بدون راضی کردن آنها ممکن نیست هیچ حکومتی دوام بکند.

۳- احتمال موفقیت نمایندگان تجارتي ایران در مسکو و اتحاد روس و آلمان که نتیجه‌اش خارج شدن بازار ایران از انحصار انگلیس است، آنها را فوق‌العاده عصبانی کرده و وادار به عملیات برضد حکومت نموده است.

۴- مسئله نفت شمال امید بخش نیست و زمزمه شرکت «استاندارد اویل» با انگلیسی‌ها فوق‌العاده مردم را به این شرکت ظنین کرده و می‌ترسند مبادا کابینه جدید که خود مبادرت به دادن این امتیاز کرده، مساعی خود را برای تثبیت آن به کار برده و با حیل‌های دیپلماسی ملت را اغفال و دست‌های جنایت‌کار انگلیس را باطناً در کار نفت شمال دخالت دهد.

۵- به اکثریت وکلای مجلس اعتماد کردن ممکن نیست؛ زیرا آنها دارای عقیده اساسی نیستند، منافع عمومی را به منافع شخصی می‌فروشند، در مقابل جنبش کوچکی دست و پای خود را گم کرده، متلاشی می‌شوند و برخلاف عملیات خود رأی می‌دهند، تطمیع می‌شوند و خود را می‌فروشند. خیلی ممکن است فردا یا پس فردا خواهش یک نفر آنها را انجام ندهد، برضد حکومت قیام و در انداختن کابینه مثل دوره‌های گذشته اقدام کنند.

۶- عادات و اخلاق سیاسی در این مدت مختصر عوض نشده، کابینه‌چی‌ها و منتظرالوزاره‌ها سرجای خودشان هستند و اشتباه‌های ایشان کم‌تر از اشتباه‌های قوام السلطنه و پول ایشان نیز کم‌تر از ایشان نیست. اوضاع ناگوار حاضره و سابقه قوام السلطنه برای پیشرفت کار کابینه‌چی‌ها دست‌آویز مهمی می‌باشد.

۷- توده ملت و ملیون شخصاً از آقای قوام السلطنه خوش‌بین نیستند. نه ملیون و عناصر صالح تنها، بلکه قسمت دست‌چپ اشراف انگلوفیل نیز با ایشان همراه نیستند. اما اشراف انگلیس‌پرست را که یگانه‌های خود تصور می‌کند، در میان ملت دارای نفوذ و اهمیت نبوده و در انظار عامه متنفر هستند. به علاوه اعتماد به آن‌ها غلط است، زیرا ممکن است فردا از شکل آقای قوام السلطنه خوششان نیاید و به دیگران کمک کنند.

۸- اقلیت مجلس ابداً با ایشان همراه نیستند و در نتیجه عدم اعتماد آن‌ها بود که دفعه اول قوام السلطنه مجبور به استعفا شد.

۹- مطبوعات به غیر از آن‌ها که مسلکی غیر از پول ندارند و همیشه مداح و ثناخوان کابینه‌های وقت و حضرت اشرف‌ها هستند، از ایشان راضی نیستند و انتظار عملیات درخشنده باشکوهی از ایشان ندارند.

۱۰- در بالای همه این‌ها حس اصلاحات، مسئله راه‌آهن، ثروت و وسایط کار، تهیه پول، اما نه با استقراض خارجی، جلوگیری از دزدی‌های مستخدمین و قطع دست‌مفت‌خواران از خزانه دولت، تعمیم معارف و تأسیس مدارس صنعتی و غیره که هیچ دولتی بدون توجه کامل به این مسئله و اجرای آن‌ها پایدار نمی‌ماند.

آقای قوام السلطنه در مقابل این سختی‌ها و اشکال‌ها به روی کار می‌آید و به مسند ریاست وزرایی می‌نشیند.

ما مکرر گفته‌ایم و شاید به قول [ارشید] یاسمی مبتذل هم شده است.

ما طرفدار اشخاص معینی نیستیم و اشراف را بدون استثنا لایق اداره کردن ایران نمی‌دانیم و از هیچ‌یک آن‌ها منتظر ترقی نیستیم. این‌ها مدتیست زمامدارند و هر روز ایران خراب‌تر شده. این‌ها قوهٔ اصلاح یک واگون اسبی طهران را ندارند. این‌ها قدرت جلوگیری از یک مأمور دزد را ندارند. پس کسانی که این قدر قوهٔ متفکره نداشته باشند و از عهدهٔ اصلاح کوچک‌ترین کار برنایند چگونه از آن‌ها ما توقع ترقی مملکت را داشته باشیم؟

این عقیدهٔ ماست، ایمان ماست و نباید آقای قوام‌السلطنه از این^۱ حقیقت برنجد. زیرا بدبختانه تاکنون آثاری از خود و رفقاشان ظاهر نشده که بتوانند منطق ما را رد کنند.

یک روز مظالم تزاری، روز دیگر تحریک انگلیس را بهانه قرار می‌دهند، در صورتی که اگر این‌ها لیاقت داشتند، این موانع و اشکالات اهمیتی نداشت. این‌ها باید با عمل و کار ما را قانع کنند والا تعریف و توصیف فلان روزنامهٔ جیره‌خوار نمی‌تواند حقایق را پرده‌پوشی کند. اگر قوام‌السلطنه می‌خواهد کار کند، مجبور است وضعیات را کاملاً دانسته و احتیاجات ملت را احساس کند. والا اگر به سرکار آمدند، اصلاحات را در تغییر دادن اشخاص اداری و حکام و گماردن چند نفر از اشخاصی که برای رسیدن به ریاست وزرایی به آن‌ها وعده‌ها داده‌اند - به جای آن‌ها - بدانند یا به فکر انتقام کشیدن از دشمنان شخصی خود و مطبوعات که بر ضد او هستند برآیند و مقصود اصلی را فقط ریاست وزرایی قرار دهند، یقین بدانند که خطرات را مهم‌تر و بدبختی را سخت‌تر می‌کنند.

ملت ایران مایل به استقراض خارجی نیست. ملت مسئلهٔ نفت شمال را بر وفق منافع خود نمی‌داند. ملت حاضر نیست یک قسمت از دارایی خود را به انگلیس و امریکا بفروشد. ملت از نفت جنوب نتیجه نبرده که

۱ در اصل ناخوانا بود.

نفث شمال را نیز به آن علاوه کند. ملت می داند که عصیان ایلات و سمیتکو برای قبول کردن شرایط مهلک انگلیس ها است. ملت از انگلیس به طور واضح و صریح متنفر است. پس هر کس بخواهد به حيله یا زور بر خلاف این تمایلات ملت اقدام کند، خودش رسوا شده و بالاخره به قهر و غضب ملت دچار خواهد شد. امروز، دیروز نیست که ملت را گوساله خواندند. امروز ایران یا باید به سرعت اصلاح شود، یا آغوش خود را برای انقلاب و تغییرات اساسی باز کند.

امروز برای اداره کردن ایران اشخاص آزادی خواه، فداکار، جسور و صحیح العمل و فعال لازم است که با صفات فوق بدون ترس از ولگردان و مفت خواران اصلاحاتی [را] که بدون آن ها زندگانی محال است، اجرا کنند، یا کسانی که منتسب به حزب منظم باشند که تشکیلات آن حزب مانند رگ های بدن در تمام مملکت ریشه دوانده باشد.

اما آقای قوام السلطنه که دیروز در مقابل مشکلات بی اهمیت تر از امروز تاب مقاومت نیاورده، استعفا دادند، امروز به کدام یک از این ها تکیه کرده، خود را حاضر برای زمامداری این ملت بدبخت پریشان روزگار می کنند. خودشان یقین می دانند که نه در ایران تشکیلات منظمی است که ایشان را حفظ کند و نه ایشان مانند بیزمارک با قدرت و فکر اساسی خود می توانند ایران را نجات دهند؛ زیرا چندین دفعه امتحاناتشان یادگار خوبی برای ایشان باقی نگذاشته، مگر این که بگویند تمام کارهای دنیا اتفاقی است و خدا کریم است. در آن صورت باید از مادیات و حقایق مشهوده صرف نظر کرد.

ما مداح و متملق نیستیم و ما را عار می آید که مانند دیگران قصیده بنویسیم و دل خود را به خیالات واهی خوش کنیم. بدبختی و خطر آن قدر مهیب است که نباید یک دقیقه وقت مملکت را تلف کرد. اما به طور واضح می بینیم که بیشتر تر از مشاهده خطر، موضوع رقابت در

رئیس‌الوزاری ذی‌مدخل است. در مسائل اجتماعی نمی‌توان به طور قطع یک مسئله را پیش‌بینی کرد. در ریاضی می‌گوییم دو ضرب در دو مساوی است با چهار، اما نمی‌توانیم بگوییم که آیا قوام‌السلطنه قادر به رفع این موانع و اجرای آمال و آرزوهای آزادی‌خواهان است؟ نمی‌توانیم تصور کنیم که یک ماه یا دو ماه پیش‌تر بتوانند دوام کنند، یا فلان مسئله را برای آمریکا یا انگلیس انجام ندهند؟ در مسائل اجتماعی این طور نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

اما به طور کلی می‌توان گفت که قوام‌السلطنه با این طریق قادر به اداره کردن مملکت به طور دلخواه نیست و ما با کمال تأسف به قارئین خود می‌گوییم که قوام‌السلطنه یا باید یک قسمت مملکت را فدای ریاست خود کند، یا کاملاً مطابق میل ملیون و آزادی‌خواهان رفتار کند والا کابینه ایشان دوامی نداشته، بی‌خود وقت را تلف و خطرات را بزرگ‌تر می‌نمایند، باید منتظر آینده شد.

۱. پرویز

۵۵

کابینه جوان *

- ۱۰ -

ما برای مدافعه حقوق طبقه رنجبر بر ضد مفت‌خورها ولو با قلم هم بوده باشد، اقدام کردیم. به کشف خیانت‌ها و مضرات طبقه آریستوکراسی شروع نمودیم. بیدار کردن مظلومین را وظیفه خود دانستیم. ملاحظات

خصوصی، دوستی و هر نوع علاقه شخصی را کنار گذاشتیم. قبل از اقدام و شروع به حقیقت‌نویسی تمام اتهامات و مهاجمات دستجات مختلف را پیش‌بینی کرده، تمام تلخی‌ها و مشقت‌ها را به خود قبول نمودیم.

فشار و تضییقات در کله متفکرین و سیاسیون آزادی‌خواه عقیده ضد‌اشراقی، بلکه تغییر رژیم را تولید کرده است. ما هم به ترویج و توسعه این عقیده کوشیدیم. ما هم مکرر گفتیم که باید ملت از دست گرگ‌ها و مفت‌خورهای داخلی مملکت از تحت تسلط استعمارچیان خارجی خلاص بشود.

عادات کهنه، اخلاق، سیاست، سیستم ادارات، حتی لباس، خوراک، فکر و احساسات کهنه باید تغییر یابد و ملت و مملکت با تمام معنایش معاصر و متحد بشود.

وسایط زحمت موافق عصر حاضر باشد. عادات پوسیده، اخلاق پوسیده، سیاست پوسیده، به عبارت اخیری الاغ‌های پوسیده، گاوآهن پوسیده، داس پوسیده و تمام چیزهای پوسیده را دور کرد، سوزاند، محو و نابود نمود. مانند آدم‌های جدید با اسلحه جدید، با وسایط کار جدید، با فکر و احساسات جدید، با علم جدید، با حکومت جدید، با ملت جدید، قدم به عالم جدید گذاشت و زندگانی جدید کرد. ما همه آن‌ها را از وظایف ملت دانستیم. ما گفتیم قبل از تغییر رژیم و اصلاح محیط هرچیز غیرممکن و محال است. زیرا امروز ملت و اشخاص متحد طبقاتی که منافع مادی ایشان تجدد و معاصر شدن را اقتضا می‌کند، دارای هیچ اختیاری نیستند. مدت‌ها است که مسئله تعمیم معارف و خط‌آهن در جریان است و همه در این خصوص حرف می‌زنند. استفاده از منابع ثروت مملکت در مذاکره است، اما نتیجه عملی که بتواند انسان را امیدوار کند در میان نیست. برای این که زمامداران مملکت لایق نیستند و در اکثر مسائل علاقه‌مند نمی‌باشند.

اتفاقاً اشخاصی که دعاگو و مداح اشخاصی معدود، بلکه شخص معینی بودند، با بعضی از اشراف و زمامداران عداوت و غرض خصوصی داشتند و ایشان را مانع پیشرفت کار آقای خود تصور می‌کردند، صدای خود را به صدای ما ملحق نموده، با ما هم‌صدا شوند. ما آن روز مقصود ایشان را می‌دانستیم که آن‌ها بر ضد اساس اشرافیت نیستند، بلکه به تراشیدن اشراف و دیکتاتورهای جوان سعی دارند. برای کوتاه کردن دست اجنبیان استعمارچی نمی‌کوشند، بلکه عملیات ایشان به طور غیرمستقیم سیاست استعماری انگلیس‌ها را مدافعه می‌کنند. آن روز تهاجم دستجات ارتجاعی به ما فرصت نمی‌داد سوء تفاهمی که برای قارئین خود از خواندن این جریان ضد اشراف حاصل شده بود، مرتفع سازیم.

بالاخره دوام بحران، توسعهٔ هرج و مرج به جرأت ایشان افزود. به تک و دو افتادند و با مقامات رسمی و غیره ساختند، وعده و وعیدها دادند، بعضی از جراید را با خود همراه نمودند، با مقامات خارجی، با آن مقاماتی که از اول با معاونت آن جا به سر کار آمده بودند، داخل مذاکره شدند. فکر خود را از لفافهٔ عبارات جوان بیرون آورده، علناً برای دیکتاتوری شخصی سیدضیاءالدین پروپاگاندا کردند. زمزمه‌ها نمودند. مکتوب او را به جراید دادند. خواستند دوباره اذهان مردم را متقلب سازند [و] با دست انگلیس‌ها دوباره او را به ملت تحمیل کنند. چند سال دیگر به واسطهٔ او ملت را بخوابانند. او نیز مدتی مانند وثوق‌الدوله قوانین مملکت را در زیرپای خود محو نموده، با میل انگلیس‌ها بازی کند، ملت را به روز سیاه بنشانند.

ادارهٔ حقیقت چون در انگلوفیلی سیدضیاءالدین تردید نداشت، چون کاملاً مطلع بود که سیاست انگلیس‌ها گاهی با دست نصرت‌الدوله فرمانفرماها و سردار معظم‌ها، گاهی هم با کودتای سیدضیاء و دیکتاتوری وثوق‌الدوله، گاه به کمک حکومت مرکزی و گاه هم با دست

سمیتکوی شقی و الوار دزد و سایر دسته‌های غارتگر اجرا می‌شود. بنابراین اولاً برای این که قارئین در فهم جریان دوجار مشکلات نشوند و دوباره فرصت داده نشود که انگلیس‌ها، ثانیاً برای استحکام منافع خود در هندوستان، بین‌النهرین، حفظ راه آهن بغداد و حجاز، بردن نفت [نفت] جنوب و شمال، ایران به دست گرفتن مالیه و قشون ایران، دوست قدیم خود را به سرکار بیاورند و حتی الامکان از خطر جلوگیری شود. مکتوب م. ج.^{۸۹} که شمه‌ای از احوال روحیه و عملیات گذشته و نقشه آینده سیدضیاء را حاکی بود، در حقیقت درج گردید.

بنابراین هر یک از ایشان که نوکرهای سیدضیاءالدین هستند، مخبرها، منشی‌ها و آدم‌های او می‌باشند، همیشه گندم‌های سال قحطی و معاونت‌های گوناگون که به ایشان کرده است، همه را تلافی کرده، هر یک به نوبه خود، به یکی از کارکنان حقیقت فحش می‌دهند. چون نمی‌توانند مکتوب م. ج. را رد کنند، به دماغ‌گوزی و ابله‌فریبی متشبث می‌شوند، به شخصیت افراد، به تهمت زدن اشخاص می‌کوشند. این بود که ما وادار شدیم که حتی الامکان اساساً غلط بودن فکر دیکتاتوری را بیان کنیم. حالا ما در این مقاله نمی‌گوییم که سیدضیاءالدین آنگلو فیل است یا نیست و حقیقتاً می‌توانست انگلیسی‌ها را گول زند، اول با کمک آن‌ها به سرکار بیاید، بعد بر علیه آن‌ها بکوشد یا خیر. این‌ها را به مطلعین واگذار می‌کنیم. این‌ها دیروز جوان جوان می‌گفتند، مداحی می‌کردند، قصیده می‌ساختند، بالای کوه البرز می‌رفتند. عاطفه مرغ و سایر حیوانات را قائل بودند، اما انسان را دارای عاطفه نمی‌دانستند. کاملاً وطن ایشان درخطر بود، امروز فقط می‌گویند سیدضیاءالدین را لازم دارند. جوان معهود عبارت از او بوده است. در اصول اداره مملکت، در باره واسطه‌ای که حکومت این جوان نیرومند مدافعه خواهد کرد، در باره قوای ملی و صنفی که جوان دیکتاتور، جوان مطلق به آن‌ها استناد خواهد کرد، هنوز معلوم نیست.

هنوز معلوم نیست که آقایان کدام شکل اداره را مفید و کدام اصول را مصلحت می‌دانند. انتهای آمال و آرزوی ایشان بعد از آن که حکومت جوان به سر کار آمد با چه وسایل و برای چه باید بکوشند؟ البته این را خودشان نیز نمی‌دانند. این‌ها فرمانفرما را برای این که پیر شده است بد می‌دانند و دیگری را برای این که با سید بد بوده است مرتجع می‌شمارند. از این روست که یک وقت می‌بینید یکی را دزد جانی، مختلس و بعد از مدت خیلی کم با اراده، زیرک، عاقل و کارکن معرفی می‌کنند. یک وقت به قوام‌السلطنه مثلاً می‌گویند تو بعد از آن که اوراق جریده ما از خون ما رنگین شد، فقط آن وقت می‌توانی رئیس‌الوزرا بشوی، اما بعد از آن که احتمال ریاست او را دیدند، پیش او رفته، مانند روضه‌خوان‌ها و شعرای متملق فردا در شأن او قصیده مفصل ایجاد می‌کنند.

از این‌ها معلوم می‌شود که جوان خواهان مسلک معینی ندارند و برخلاف اشراف نیستند و مفت‌خورها را مانند یک صنف تصور نمی‌کنند. هر یک از اشراف با میل این‌ها مخالف شد، آدم بدی است، خائن است، مختلس است، اشراف است، ولی در صورت موافقت آدم صحیح‌العمل، درست‌کار و بااراده می‌باشد.

همه امروز معتقد بر این هستند که در نتیجه فشار اجانب و دیکتاتوری، اشخاص انگلوفیل و تزاریون، ایرانیان در سابق نتوانسته بودند از مشروطه و آزادی نتیجه عملی بگیرند. ارتجاع سرتاسر مملکت را احاطه کرده، اوضاع اقتصادی خراب و بی‌کاری روز به روز توسعه یافته، ولی امروز موضوع راه آهن، تعمیم معارف، اصلاح اوضاع اقتصادی و اجرای قوانین اساسی در میان است و در افکار عامه نیز نهضت ضدارتجاعی تولید شده است. ملیون و آزادی‌خواهان مضرات نفاق را احساس نموده، احزاب سیاسی مبارزه می‌کنند و خیلی ممکن است که یکی از آن‌ها با تاکتیک عملی و فعالیت صحیح موفقیت پیدا کند، توده

ملت را با خود همراه نماید و به طرف مقصود و مسلک خود سوق بدهد. در همچو موقعی یک نفر دیکتاتور، ولو این که اصلاح طلب هم بوده، بد سابقه و آنگلوفیل و آلت اجرای مقاصد انگلیس هم نشود، ممکن است آیا به آسانی، بدون خونریزی، بدون مجادله به سرکار بیاید و دوام داشته باشد؟ آیا مثلاً اگر سیدضیاء را دوباره به دیکتاتوری قبول نمودیم، ممکن است با میل ملیون رفتار شود؟ انجمن‌های ایالتی دعوت گردد؟ انتخابات مجلس از ملیون باشد؟ صنف اشراف از بین برود؟ راه آهن و مسئله مالیه بدون دخالت انگلیس‌ها خاتمه یابد؟ نفت شمال را نگذارد انگلیس‌ها باعث بشوند در زیرزمین مدفون بماند؟ آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی احزاب، آزادی عقیده، آزادی فکر و وجدان کاملاً مراعات بشود؟ اگر اینطور باشد، اجازه بدهند بگوییم که دوروز هم نمی‌توانند دوام بکنند. برای این که تکیه‌گاه نخواهند داشت. برای این که دچار دستجات مختلف خواهد بود. برای این که منسوب به یک قوه داخلی نیست. اگر بنا باشد مانند وثوق‌الدوله دیکتاتور بشود، به سر نیزه و پول انگلیس‌ها تکیه کند، آیا در همچو موقعی ممکن است دچار مشکلات و انقلابات نشود؟ آیا ملیون و آزادی‌خواهان سکوت خواهند کرد؟

این را هم باید در نظر گرفت که آمریکا، فرانسه، آلمان و روسیه نیز به این رویه راضی نشده، به ناراضی‌ها کمک نموده، وسایل عقیم گذاشتن عملیات او را فراهم خواهند آورد. این طبیعی است [که] اگر سایرین در تحت احساسات گوناگون، این فاکت و حقیقت را تصدیق نمی‌کنند، اگر غلامان آقا از آن جایی که از مراحم آقا خوشنود هستند و آقای بزرگوار خود را دوست می‌دارند، شب و روز در فراقش ناله می‌کنند، تأسف می‌خورند، این‌ها را فراموش کرده‌اند. ما در نتیجه مطالعات بی‌طرفانه و تجربه گذشته این طور می‌بینیم. علاوه بر این اگر معتقد باشیم که در ایران مشروطه، مجلس، قانون، اصول آزادی لازم نیست، احزاب سیاسی نباید

باشد، آزادی مطبوعات، اجتماعات و مجامع غلط است، یک نفر آدم جوان و جدی لازم است. آیا این فکر پوسیده‌تر از اشراف نیست؟ اما نادرها را که با فوتش سلطنتش هم بر باد شد، فراموش نکرده‌ایم. آیا ما به آن طرفداران محمدعلی میرزا شبیه نیستیم که الان هم نجات ایران را در سلطنت او می‌دانند؟ دیکتاتور جوان باشد یا پیر چه تفاوت دارد؟ اگرچه آقایان در ایران غیر از آقا و ولی نعمت خویش هیچ کس را معتقد نیستند، اگر کسی جدی‌تر از سید هم پیدا شود، اگر از او زیرک‌تر هم باشد، کاری هم باشد، خوش سابقه و وجیه‌المله هم باشد، باز دست از جوان‌خواهی خود برنمی‌دارند، مرحمت‌های بی‌پایان آقا را فراموش نمی‌کنند. لذت دوره‌ای که آقا هر یک از آن‌ها را به یک اداره جا داده و در سایه او حکومت می‌کردند، فراموش نمی‌کنند و فراموش‌شدنی هم نیست که بدون سابقه و زحمتی یک دفعه انسان به مقامات عالی برسد.

اما ما همیشه گفته‌ایم و می‌گوییم و با معارضین خود مبارزه کرده و خواهیم کرد. ما می‌گوییم باید قوه ملی را حاکم کرد. باید اراده ملت را فهمید. باید به قوه ملی تکیه نمود. باید تجدد را از کلبه‌های دهاتی شروع کرد. باید کلفت‌های خانه اشراف را به حیات مملکت علاقه‌مند نمود. باید توجه ملت را فهمید. باید با کمک ملت، با دست ملت با یاری ملت رژیم فاسد را محو نمود و در جای او دولت جدید ملی که تمام عناصر ملی شریک آن باشند، تأسیس کرد. ایران بعد از این نباید جولانگاه دیکتاتوری و اشخاص معدود بشود.

تا امروز بسیاری از جوانان تحصیل کرده به سرکار آمده‌اند، در ادارات جای گرفته‌اند، [اما] چون محیط فاسد و رژیم جنایت‌پرور بوده، ایشان به تدریج تحت تأثیر محیط و در نتیجه فقدان مسئولیت و محاکمه، به شکل همان پوسیده‌های قدیمی‌ها افتاده‌اند، برای مدافعه خود رشوه داده، برای پر کردن جای آن رشوه گرفته‌اند. آلت کرده‌اند و آلت شده‌اند. گول زده‌اند و گول خورده‌اند. این طبیعی است.

اگر وقتی انگلیس‌ها لازم دانستند که برای بعضی مسائل سیاسی یک کودتا بکنند، به ملت ایران بعضی وعده و وعیدهایی بدهند، اولاً ممکن است که همیشه این طور نباشند. اگر امروز همچو اقدامی را در نظر داشته باشند، معلوم است که برای عقیم گذاشتن نهضت آزادی‌خواهی و مسئله امتیاز نفت و راه آهن و غیره است.

همچنین مخالفت و شورانیدن دستجات مختلف این مسئله را تأیید می‌کنند. اما بینیم این ملت را چطور باید تلقی، بلکه آزادی‌خواهان چه طور تماشا بنمایند.

ما باز هم می‌گوییم [و] از تهمت هیچ انگلوفیلی باک نداریم و به داد و فریاد نوکرهای رسمی و غیررسمی سیدضیاءالدین گوش نمی‌کنیم. از مدافعه نظریه خود صرف نظر نخواهیم کرد و برای قطع کردن هر دست که از طرف انگلیسی‌ها به گریبان ملت بچسبد، بدون استثنا کوشش خواهیم نمود. یا محو می‌شویم و یا نمی‌گذاریم دیکتاتوری فلان نوکر انگلیس یا فلان جیره‌خوار قدیمی لندن در پایتخت مملکت ما قائم بشود.

اشراف همه بدند، همه دزدند و اشرافیت مضر به حال ایران است. برای محو اشرافیت، بی‌ملاحظه باید سعی کرد. همچنین، سیاست استعماری، خفه کردن استقلال ملی، از طرف هر دولت باشد، برای ایرانیان تحمل‌ناپذیر است. باید بر ضد او قیام کرد. ما ضعیفیم، ملت به خوبی پی به حقوق خود نبرده است. این را تصدیق می‌کنیم. اما فداکاری و مبارزه، کار و فعالیت باید در همچون موقعی باشد، والا ملت عالم خودش می‌تواند از خود دفاع کند. سایرین بخوابند، سکوت کنند، عیب ندارد، [اما] ما سکوت نمی‌کنیم. یک کلمه، یک قدم، یک نیت پاک، معاونت یک نفر هوشیار را نیز موفقیت می‌دانیم.

کنفرانس ژن و مرتجعین *

کنفرانس ژن تمام شد. ما در مقاله‌های گذشته خود نوشته بودیم، این کنفرانس که اولین دفعه نمایندگان حکومت کارگری با نمایندگان سرمایه‌داران در یک محفل اشتراک می‌کنند، برای سوسیالیست‌ها مجلس امتحانی است.

از روزی که مسئله کنفرانس به میان آمد، نمایندگان روسیه شوروی انتظار تمام دیپلمات‌ها و سیاسیون دنیا را به خود جلب نمودند. هرکس فکری می‌کرد، یعنی می‌گفتند که سرمایه‌داران نمایندگان روسیه را مجبور به تسلیم خواهند کرد و دیگران تصور می‌کردند روسیه از تحت تسلط حکومت کارگر و دهاتی خارج خواهد شد. مخصوصاً مطبوعات که با مهاجرین روس همراه بودند کوشش می‌کردند میلیوکف و گوچکوف^{۹۰} و سایر ضدانقلابیون را به سر کار بیاورند. اشتباهی دیپلمات‌های فرانسه بیش‌تر از این‌ها بود. ایشان می‌خواستند به هر وسیله باشد، خطر اتفاق آلمان و روسیه را مرتفع نمایند و قروض سابق و لاحق را از روسیه گرفته وی را خفه کنند.

اما در کنفرانس ژن معلوم شد که کارگر و دهاتی برای حفظ حقوق خود و دادن امتحان لایق هستند.

روسیه در این کنفرانس نه این که از خود دفاع کرد، بلکه به واسطه تکلیف خلع سلاح و معاهده روس و آلمان قدمی به طرف مسلک خود برداشت و به کارگران دنیا فهماند که تمام تبلیغات و انتشارات ضدانقلاب روسیه بی‌اساس است.

روسیه با میلیتاریزم سرخ هیچ مملکت را تهدید نکرده، بلکه قشون

سرخ برای مقابله با هجوم میلیتاریزم سیاه است و اگر سرمایه‌داران دست از سلاح بردارند، روسیه احتیاج به قشون نخواهد داشت.

معاهده روس و آلمان وضعیت بین‌المللی روسیه شوروی را تغییر داده، معاهده مظلوم‌کش ورسای ملغی شد و روسیه شوروی خود را مانند یک دولت بزرگ معرفی کرد.

این موفقیت نتیجه آن عقب‌نشینی بود که سایرین آن را برخلاف مسلک کارگری و یا سقوط کومونیزم می‌نامیدند. ما در نمره اول در باره سیاست اقتصادی جدید روسیه گفتیم^{۹۱} که این سیاست جدید دلالت به سقوط مسلک نمی‌کند، بلکه یک مانور سیاسی و عقب‌نشینی برای حمله می‌باشد. همین سیاست اقتصادی جدید بود که در کنفرانس ژن دهن دیپلمات‌های سرمایه‌دار را بسته، از یک طرف حکومت کارگری به درجه رسمیت رسید، از طرف دیگر حکومت در دست کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها باقی ماند و موقعیت داخلی مستحکم شد. ضربه مهلکی به میلیتاریزم سیاه و دشمنان صنف کارگران زد، حتی نماینده فرانسه بارتو نیز از کارکردن کنفرانس اظهار امتنان نموده، می‌گوید: کنفرانس ژن زمینه تهیه کرده و کنفرانس لاهه صلح عمومی را مستقر خواهد کرد.

ما در شماره‌های آینده در خصوص ممکن بودن صلح عمومی در دوره سرمایه‌داری اظهار عقیده خواهیم کرد.

کنفرانس ژن در ایران نیز بی‌تأثیر نماند و برای خفه کردن آزادی‌خواهان در دست انگلیسی‌ها و ارتجاعیون آلت بزرگ شد. در موقعی که ارتجاع سیاه، ملیون را خفه می‌کرد، در وقتی که آزادی‌خواهان به دیکتاتوری و پامال شدن قانون اساسی اعتراض می‌کردند، متحصن می‌شدند، مقاله می‌نوشتند، مترجمین و انگلیس‌چی‌ها خود را به میدان انداخته، به اسم کنفرانس ژن و به تهمت روس‌پرستی بر ضد عملیات

آزادی خواهان کوشیدند. از خود چیزها جعل کردند، در گول زدن عامه سعی بیهوده کردند. ما آن روز به ایشان جواب ندادیم، زیرا می دانستیم که کنفرانس مربوط به مسئله اجرا و قانون اساسی در ایران نبوده و نیست. آن روز دسته ای می گفتند که روس ها با شوراندن ملیون و آزادی خواهان می خواهند از کنفرانس ژن استفاده کنند و رقبای خود را بترسانند.

بالاخره کنفرانس ژن با موفقیت روسیه تمام شده، اما باز هم مسئله، اجرای قانون، محدود کردن اختیارات حکام و جلوگیری از مظالم دیکتاتور در میان است. حالیه نیز در ولایات حکام هرچه می خواهند می کنند. در خراسان نظام السلطنه، در گیلان و ثوق السلطنه، در تبریز مصدق السلطنه و سایر حکام با عملیات مرتجعانه خود سبب انزجار ملت را فراهم آورده اند. ملت بر علیه اوضاع حاضره است و علاوه بر این فلاکت و افلاس اقتصادی هر روز بر عده ناراضی ها می افزاید و روز به روز زمینه نهضت ضد ارتجاع توسعه می یابد.

مرتجعین دست از کنفرانس ژن کشیده، به دامن روس ها چسبیده از حالا می خواهند اولاً روسیه انقلابی را مانند روسیه تزاری جهانگیر و متجاوز [به] قلمداد کرده و یک قرارداد موهومی نیز مابین روس ها و انگلیس ها در موضوع ایران از خودشان جعل می کنند و بعد می خواهند به زور به مردم بفهمانند که تمام آزادی خواهان را روس ها تراشیده اند و چون روس ها با انگلیسی ها ساخته اند، بنابراین نباید به حرف آزادی خواهان گوش داد، زیرا این ها دروغ می گویند!

الآن مرتجعین و انگلوفیل ها با این گونه شایعه ها و تهمت ها بر علیه آزادی می کوشند.

اولاً این را باید تمام ایرانی ها بدانند و تمام این ها نیز می دانند که

روسیه امروز نمی تواند سیاست تزاری را تعقیب کند. علاوه بر این اساس حکومت شوروی برخلاف استملاک است و مدافع اصول استقلال ملی هر مسلکت است.

وضعیت اقتصادی و سیاسی روسیه سیاست استعمار را اجازه نمی دهد. سبب دوام و موفقیت روسیه فقط حسن توجه و طرفداری کارگر و مظلومین دنیاست. اگر روسیه برخلاف مسلک خود رفتار کند، فوراً دچار فلاکت شده، متلاشی می گردد.

مقایسه ترکستان و قفقاز حالیه با دوره تزاری و موازنه معارف، تمدن، حقوق ملی و غیر آنها به خوبی ادعای ما را اثبات می نماید.

اگر اساس فیدراسیون و اختیارات محلی که الآن در ملل کوچک روسیه است تشریح بشود، به خوبی ثابت خواهد شد که روسیه با اصول استملاک و استعمار نمی تواند دوام داشته باشد.

ما از انگلیس ها و اشخاصی که از انگلیس پول می گیرند و روزنامه چاپ می کنند، از اشراف و مفت خورها که هر نوع تجدد و آزادی آنها را می ترساند و مخصوصاً توجه روسیه آزاد به آزادی خواهان ایران زیاده از حد موجب توحش آنها است. تعجب نداریم. این وظیفه آنها است، اما از مندرجات سوسیالیست مآب ها که خود را از بالشویک چپ تر و از آنارشویست عصبانی تر می دانند، تعجب می کنیم که می گویند روسیه حالا ممکن است در باره ایران با انگلیس ها بسازد و همان نقشه و رویه تزار [در] ۱۹۰۷^{۹۲} را پیش بکشد. واقعاً برای یک نفر انقلابی متجدد و آزادی خواه چه خط بزرگ و چه خیال خام است. این ها نمی توانند قبول کنند اجرای تمام نقشه های سیاسی بدون انقلاب اجتماعی در غرب ممکن نیست و نتیجه نخواهد داد.

این ها نمی دانند که روسیه حالیه در دست اشخاصی است که خود را

رئیس انقلاب اجتماعی دنیا می دانند. این ها تصور نمی توانند بکنند که روسیه مرکز تمام انقلابیون دنیا است. هستی روسیه، سیاست روسیه، کار روسیه، موجودیت روسیه بسته به انقلاب دنیا است.

روسیه شوروی، روسیه کارگری، انقلاب دنیا را می خواهد. این را باید دانست. آیا ممکن است چنین مملکتی، چنین دولتی به قبول نقشه منحوس تزاری تنزل بکند؟ آیا این روسیه شوروی، این تروتسکی ها و چیچرین ها نبودند که همان معاهده های سری تزاری را [ملفی] اعلان نمودند و سوزانیدند و محو کردند و دست مودت کارگری را از بالای سر قشون ایض [گارد سفید] از میان توپ های دستجات مختلف به طرف ملت ایران دراز کردند؟^{۹۳}

بلی شما کوتاه می بینید، شما در مواد جزئی سر همدیگر می زنید، اما خبر ندارید که بدون برداشته شدن دست استملاک و اصول استفاده از زحمت دیگران، هر اقدامی که می شود، فایده ندارد.

ما لازم نمی دانیم شرح بدهیم که چرا میان دول سرمایه دار فرق نمی گذاریم و سرمایه داران آمریکا را به سرمایه داران بلژیک و بلژیکی را به انگلیسی ترجیح نمی دهیم.

عجالتاً آن ها که می نویسند روس ها در تقسیم ایران با انگلیسی ها ساخته اند، چون دلایل مثبت اثبات نکرده اند، ما در نظریه خود باقی مانده، بر علیه و رد اتهامات آن ها کوشش خواهیم کرد و نخواهیم گذاشت آزادی خواهان واقعی را به روس پرستی و روسیه حالیه را به استملاک چی گیری معرفی کنند.

اصلاح طلبان واقعی *

اصلاحات چی ها را در مواقع عادی ممکن نیست از آزادی خواهان حقیقی تمیز داد. اما در موقع پیش آمد مسائل جدی و مهم نمی توانند افکار خود را در پس پرده اختفا مستور داشته و فوراً خود را معرفی می کنند. این ها هر چند ادعای آزادی خواهی می کنند و سنگ ملت پرستی به سینه می زنند، ولی حقیقتاً این طور که وانمود می کنند، نیستند. این ها ایمان به قوه قاهره ملت و انقلاب ندارند. ظاهراً از اوضاع ناراضی هستند و می گویند که باید وضعیت اصلاح بشود. لیکن این اصلاح را اولاً از صنف حاکمه انتظار دارند، ثانیاً نصیحت و تشویق را یگانه چاره دردها تصور می کنند. به خیال این ها ممکن است با دست طبقه ممتاز برای صنف های دیگر کار کرد.

بنابراین هر وقت در میان ملت نهضت و جنبش بر علیه مفساد و خرابی ها شروع می شود، این آقایان به میدان افتاده، گاه به نعل و گاه به میخ می زنند و نمی گذارند توده ملت کاملاً از حقوق خود دفاع کرده، قدمی به طرف ترقی بردارد. این گونه اشخاص در مسئله تجدد از خود اشراف و مرتجعین خطرناک تر می باشند، زیرا این ها با مرتجعین آمیزش و دوستی می کنند. از سفره آنها می خورند، با مساعدت آنها کارهای مهم برای خود و دوستان شان تهیه می کنند. این ها ظاهراً مرتجع نیستند ولی عملیات آنها به نفع مرتجعین ختم می شود و چون در لباس آزادی خواهی هستند، سبب اغفال آزادی خواهان می شوند.

اساس مسلک و عقیده این ها برخلاف اصول غارتگری و مفت خواری نیست. این ها با تنقید کردن اولیای امور می خواهند موقعیت اشراف را

محکم‌تر کنند و آقایان آنها را بر سر ملت دوام بدهند. از این جهت در مسائل جزئی عصبانی می‌شوند، نصیحت می‌کنند، حتی فحش هم به آنها می‌دهند، ولی این غوغاها نه برای دلسوزی ملت و حفظ آزادی است، بلکه برای حمایت آقایان خودشان است. و اگر انتشارات این‌ها را در جراید ملاحظه کنید ملتفت می‌شوید که از یک طرف به مرتجعین نصیحت می‌کنند و از طرف دیگر به آزادی‌خواهان بد می‌گویند و مردم را از وخامت آزادی و تجدد می‌ترسانند و مثلاً می‌نویسند:

«ما نباید برای آزادی یا تغییر اوضاع کوشش بکنیم، زیرا یک دفعه مشروطه گرفتیم بی نتیجه ماند. ملت مستعد نیست. معارف نداریم. حزب سیاسی موجود نیست. در انتخابات ما را گول می‌زنند و باز هم اشراف انتخاب خواهند شد.»

اگر کسی از این مأیوس‌ها پرسد که علت عقیم ماندن اصول آزادی چیست؟ قطعاً جواب خواهند داد که: ملت لایق نبوده، یا این که میرابو و روبیسیر نداریم.

ولی ما از خوانندگان محترم سؤال می‌کنیم که آیا ملت نالایق است یا فشارهای خارجی در کار بوده است؟ اگر کسی به فداکاری‌های همین اهالی طهران و ولایات که نسبت به امروز بی اطلاع‌تر بودند، در سال‌های اول مشروطیت دقت کند، تصدیق خواهد کرد که مردم امروز خیلی لایق‌تر از مردم ده پانزده سال قبل می‌باشند. اما وقتی که ملت می‌داند و می‌بیند که مثلاً وکلای اصفهان به زور قنصل انگلیس انتخاب می‌شوند یا در خراسان به میل و زور قوام‌السلطنه و نظام‌السلطنه وکیل تعیین می‌شود، یا در رشت آن‌ها که احتمال دارد وکیل شوند تبعید می‌شوند* یا یک امین مالی^{۹۴} ورامین با آن فجایع و دخالت در انتخابات باز مؤاخذه نمی‌شود و شاید ارتقای رتبه یابد، در این صورت چه گونه ملت می‌تواند به چنین پارلمانی اعتماد داشته باشد؟

خیر آقایان، ملت لایق است و قدر آزادی را می داند و همین ناراضی بودن ملت از مجلس و فریاد شما روزنامه نگاران که در تحت تأثیر افکار عمومی مجبوراً می کنید، دلیل و علامت فهم و آگاهی ملت است. ولی ملت را به زور خفه می کنند و اگر هم فریاد کند، جنبش نماید، می گویند غوغا طلب و هرج و مرج طلب هستند و برای اغفال عامه، روزنامه ها می نویسند:

ملت حاضر نیست، حزب نداریم، پس باید از اجرای قانون صرف نظر کرد و منتظر شد تا پس از چند سال حزب درست بشود و مدرسه تأسیس کنند. آیا این ها طفل و کودک می باشند؟ یا آن ها که می گویند در هر دقیقه و هر ثانیه ولو دو نفر باید در مدافعه از آزادی و جلوگیری از ارتجاع بکوشند؟ ما شاید ابجد خوان علم اجتماع هستیم، اما این ها که ادعای تخصص نموده، کوس هل من مبارزی می زنند، کور و نابینا هستند؟ تجربه می گوید که فرق سیاسی در مبارزه تولید شده و نشو و نما نموده و سقوط می کند.

هیچ عالم و هیچ مقتدر قادر نیست بدون شعارهای کوتاه، بدون مبارزه یومیه یک حزبی تشکیل دهد. این احزاب گوناگون که زود می آیند و زود متفرق شده، اسمی هم به یادگار نمی گذارند، نتیجه همان فکر باطل است که سوسیالیست مآب ها دارند و تصور می کنند بدون مبارزه می توان حزب داشت و آن حزب هم با یک تصمیم تمام کارها را اصلاح کند. برای اصلاحات، برای اجرای هر ماده قانون باید مبارزه کرد، نفع و ضرر اصول آزادی را به ملت فهماند. در نتیجه حزب تولید می شود والا بدون مبارزه هر قدر حوزه تشکیل دهید و مرام های مشعشع بنویسید، نمی توانید مردم را چهار جلسه در حوزه نگاه دارید.

یک عده سیاست مآب های دیگر که معارف را یگانه چاره دانسته و می گویند، اول مدرسه بعد آزادی، آن ها از این دسته مأیوس ها جاهل تر

هستند و نمی‌دانند با این وضع اقتصادی و عدم تساوی و مفتخوری معارف ترقی نخواهد کرد. علم قبل از تهیه کار و مدرسه پیش از فکر شغل، فقط یک عده هوچی و سیاست فروش درست خواهد کرد. اگر کار پیدا بشود، همین مرتجع‌ها، همین بی‌اطلاع‌ها به هر قیمتی باشند، طفل خود را به مدرسه خواهند گذاشت.

مقصود شما از علم چیست؟ علم زراعت یا علم مفت‌خوری؟ تصور کنید در ده سال قبل چندین دارالفنون تأسیس شده بود و حالا اکثر مردم مهندس بودند، شما از آن‌ها چه استفاده می‌کردید؟ و از این عده که تحصیل کرده‌اند، چه استفاده کرده‌اید؟

شما تصور می‌کنید که با ده روز استخاره، به این کتاب و آن مجله نگاه کردن و بالاخره یک مقاله نوشتن کاشف آمریکا شده و حق دارید به نویسندگان حمله کنید، ولی خیر آقایان صریح به شما می‌گوییم و در آینده هم معلوم خواهد شد که این رژیم پوسیده، این عادات فاسد باید تغییر یابد و همه باید برای تغییر و محو بدبختی، اجرای آزادی و احیای اوضاع اقتصادی مبارزه کنند.

اشراف، مرتجعین و مفت‌خورها سبب خرابی مملکت شده، ثروت مملکت را بر باد داده و نمی‌گذارند هیچ اصلاح و آبادی در ایران بشود. این‌ها نمی‌فهمند تغییر رژیم چیست. خواهند گفت که این اشخاص می‌خواهند هرج و مرج بشود. نه خیر، هرج و مرج نمی‌خواهیم و می‌گوییم باید به تدریج با مبارزه یومیه این تغییر و انقلاب به عمل آید، ولی اگر شما اصرار در خرابی مملکت دارید و نمی‌خواهید اسم اصلاح و تغییر هم برده شود، آن وقت شما به دست خودتان هرج و مرج را تهیه می‌کنید.

این وطن‌چی‌ها اگر واقعاً طرفدار اصلاح هستند، در عوض مأیوس

کردن مردم باید مبارزه یومیه را رویه خود سازند و عملاً از حقوق ملت دفاع کنند. مبارزه تنها با حکومت نیست، باید با اکثریت، با مفت خورها، با موانع خارجی، با عادات شوم، با تعقیب‌های موهوم، با آزادی خواهی دروغی مبارزه کرد و چشم و گوش ملت را باز نمود. طبیعت مبارزه می‌خواهد، هرکس مبارزه نکرد به آرزو هم نمی‌رسد.

۵۸

ژنی دروغی *

در ادبیات مثل و تشبیه هر قدر به چیزها یا اشخاص معروف و مشهور باشد، بهتر است. زیرا مقصود از تشبیه روشن کردن مبحث است. اگر کسی برای توضیح یک مطلب مثالی بیاورد که خواننده به آن سابقه نداشته باشد، البته فایده نخواهد داشت. مثلاً اگر کسی بگوید کلاه فلان وزیر مانند کلاه فلان مرد است در فلان جا، البته چیزی از این تشبیه معلوم نمی‌شود، زیرا او را نمی‌شناسد.

اکثر مندرجات روزنامه‌های امروز ایران دارای این عیب است. یک نویسنده تاریخ فرانسه یا آلمان را مقابل خود گذاشته، چند اسم که خودش هم به خوبی نمی‌شناسد، یادداشت کرده و هر روز آن‌ها را به خورد عامه می‌دهد و تصور نمی‌کند عامه از آن‌ها بی‌اطلاع هستند.

انتقادات آقای رشید یاسمی در ادبیات مخصوصاً ما را امیدوار می‌سازد و فوق‌العاده جالب‌ترجه است. این که شکسپیر و فردوسی را ژنی حقیقی معرفی کرده بودند، طبیعی و به جا بود. زیرا خوانندگان اکثر

آنها را کم و بیش می‌شناسند و اشخاصی هم یافت می‌شود که آثار آنها را مطالعه کرده باشند. لیکن نمونه‌ی ژنی دروغی که نعمت خان عالی را نوشته بودند، خودشان می‌دانند که این شخص در جامعه‌ی ما معروفیت ندارد و ندرتاً کسی [پیدا می‌شود که] آثار او را خوانده باشد.

هرچند قلم مقتدر یاسمی از عهده‌ی شناساندن ژنی دروغی برآمده بود، لیکن ژنی دروغی مثل ژنی حقیقی کم نیست که مجبور بشوید انگلستان را جستجو کرده تا با هزار زحمت شکسپیر را پیدا کنید. ماشاءالله در ایران، در هر اداره‌ی روزنامه، هر کمیته به حد وفور یافت می‌شود و شما مجبور نبودید بروید در هندوستان گردش کرده، یک نفر گمنام پیدا کنید، او را نمونه قرار دهید. خوب بود در همان شماره‌ی شفق سرخ مقاله‌ی عید خون میرزاده‌ی عشقی را که نویسنده‌اش دارای تمام صفات ژنی دروغی است نشان می‌دادید، مخصوصاً اشعاری که در اول سرمقاله نوشته بود:

مگو که غنچه چرا چاک چاک و دل خون است

که این نمایشی از زخم قلب مجنون است

نمونه‌ی دل آزادگان بود گل سرخ

چو این کلیشه‌ی اوراق سرخ قانون است

عجول ۹۵

۵۹

رفیق عشقی*

غرض من تنقید مقاله‌ی شما نبود و مقصود مثال [شما] بود، والا خودتان هم منکر نیستید که مقاله‌های شما خواه «عید خون» خواه «الفبا» خالی از

نقص نمی باشد و این که میل دارید که نواقص شما را بنویسند، قابل تقدیر است.

نقصان بزرگ شما این است که عید خون را برای دنیا می خواهید و به دنیا خطاب می کنید. در صورتی که دنیا مثل ایران نیست و در ممالک متمدنه امین مالیه ها و حکام و وزراء نمی توانند دزدی بکنند. دزدهای آن جا سرمایه دارهاست که با پنج روز عید خون گرفتن از عهده جلوگیری از مظالم اصول سرمایه داری برآمدن ممکن نیست.

به علاوه عقیده کارل مارکس در موضوع سوسیالیزم ورشکست نشده^{۹۶} و محور اصول سرمایه داری فقط، ناجی بشر است.

عزیز من این ایران است که اولیای امور آن غیرمسئول و دزد هستند و دزدی های آنها را شما نمی توانید در پنج روز ثابت کنید. زیرا در این مملکت حق و حقیقت را کسی قبول نمی کند و ممکن است در همان پنج روز عید خون همین دزدها با دست همان ملت که شما می خواهید با دست آنها این کار را بکنید، شما را محو و نابود کنند. مگر نه این سید شوشتری ها و بنکدارها توی ملت هستند؟

آقای عشقی، نویسنده شخص شما را ندیده و از آثار شما جز دو مقاله الفبا و عید خون چیزی به نظرش نرسیده است.

رفیق عشقی، بعد از مقاله الفبا که عید خون را نوشتید، اشخاصی که پسیکولوژی (احوال روحیه) می دانند، ملتفت شدند که شما فکر مستقیمی نباید داشته باشید. دیروز غیر از الفبا همه را باطل می دانستید، امروز با پنج روز عید خون تمام دنیا را اصلاح می کنید. شخصی که ادعایش بزرگتر از خودش باشد، کسی که بخواهد خود را طوری معرفی کند که آن طور نیست، مردم او را ژنی (داهیة) دروغی می گویند.

رفیق عشقی، در اشعار استعمال کلمات مبتذل و پوسیده شده خوب نیست. ادیب باید خودش فکر جدید را با کلمات قشنگ غیرمبتذل

بنویسد. کلمات غنچه، چاک چاک، قلب، مجنون، دل آزادگان، گل سرخ، این‌ها را تمام شعرای گذشته از شما قشنگ‌تر استعمال کرده‌اند. این کلمات ارزان شده است که ادبا از استعمال کلمات ارزان شده احتراز می‌کنند.

نمونه دل آزادگان بود گل سرخ

چو این کلیشه اوراق سرخ قانون است
ادیب فاضل آیا ملتفت هستی که این شعر تو را خواننده به آسانی درک نمی‌کند؟ آیا می‌دانی که نباید درک و فهم آثار ادبی مشکل باشد؟
در زمان قدیم می‌گفتند که فلان عالم کتابی نوشته است که هیچ کس نمی‌تواند آن را به آسانی بفهمد. این یک نوع مزیت [به شمار می‌آمد] اما امروز سلامت و سادگی حسن ادبیات است. انصاف بدهید که سعدی پانصد سال قبل گل سرخ را چه قدر قشنگ در بیت:
گل سرخش چو عارض خوبان
سنبُلش هم چو زلف محبوبان
استعمال کرده است.

رفیق عشقی این که شما پنج روز عید می‌خواهید ما کار نداریم و حاضر هم نیستیم با عقیده شما مخالفت کنیم. به ما مربوط هم نیست و ما مخالف هم نیستیم که جناب عالی خود را فدای این پنج روز عید خون کنید. عیب ندارد، فداکاری خوب چیزی است.

ما حالا آقای یاسمی را تصدیق می‌کنیم که ایشان یک نفر ژنی دروغی هندی را که مرده است و قادر به خواندن صفات خود نیست مثل آورده‌اند.

در این محیط حق‌گویی بد است. اگر کسی را طوری که هست بگویند البته بدش می‌آید و تصورات شخصی می‌کند. در صورتی که ما ابداً با آقای عشقی غرض خصوصی نداشته‌ایم، با پدر هم دشمن شخصی نیستیم. کردار را نیز نمی‌شناسیم. جنت و قانون^{۹۷} نیز مال پدر ما را نخورده است. ما

از آن جایی که علاقه‌ای تمام به مطبوعات و ادبیات داریم، در انتقادات منظوری غیر از خدمت نداریم. متأسفیم که به ایشان سوء تفاهم شده است. یکی خود را میرابو معرفی می‌کند، آن دیگری سرتاپا رجز می‌خواند، آن یکی قلم عقیف خود را تعریف می‌کند، آن دیگری مقالات خود را خودش در مقاله خود مهم می‌گوید. از شما سؤال می‌کنیم، انصافاً و وجداناً جواب بدهید، آیا این همه رهنماها، پدرها، کردارها، جنت‌ها و گلشن‌ها از آن ژنی‌های دروغی نیستند، چه هستند؟

عزیز من، بگذار مردم بگویند که زبان عشقی فرزند انقلاب بیرق خون یا خونین است.^{۹۸} مردم بگویند که این جوان خوب فکر کرده، خلق بگویند که دماغ این آدم آتش گرفته. خلق بگویند عشقی جوان متفکری است و فکر جدیدی ایجاد کرده، خدمت به عالم بشر فرموده است. متفکرین هیچ وقت قبل از پیشرفت مقاصد خود، قبل از موفقیت، خود را تعریف و توصیف نکرده‌اند. اگر همچو کسی پیدا بشود، ژنی دروغی و داهی غیر واقعی است. امیدواریم شما سعی کرده، خودتمایی و تصورات باطل را کنار خواهید گذاشت.^{۹۹}

عجول

مقاصد کوچک *

مقصود اعضای هر پارلمانی حفظ منافع موکلین خود می‌باشد. در پارلمان‌ها وکلا برای مدافعه مقاصد سیاسی و اقتصادی نوع خود دارای هرگونه اختیارات هستند. قانون مال و جان وکلا را مصون می‌دارد. آن‌ها

می‌توانند دارای هر مسلک و عقیده سیاسی باشند و بدون خوف و هراس آن مسلک را در پارلمان اظهار و مدافعه کنند. حبس و تبعید و جریمه و سایر جزایهای وکلا در اختیار پارلمان است.

وکیل، یعنی یک نفر نماینده سیاسی، یک نفر تعیین کننده حدود و اختیارات مملکت. وکیل، یعنی ممثل ملت. وکیل، یعنی آمر و حاکم مملکت. وکیل، یعنی مسئول حفظ منافع داخلی و خارجی و سیاسی و اقتصادی ملت. وکیل، یعنی برگزیده ترین اهالی مملکت.

ما با نوشتن این مسائل خود را کاشف آمریکا نمی‌دانیم. مقصود ما یادآوری به وکلا است. زیرا انسان وقتی که مدتی به کاری مداومت کرد، آن کار برای او عادت می‌شود و وظیفه را فراموش می‌کند و یک نوع تفنن و وقت‌گذرانی می‌پندارد. والا این‌ها چیزهایی است که تمام وکلا می‌دانند. چون مشغول کار هستند، لذا وظیفه را فراموش نموده‌اند. عادات منحوس خودخواهی و شخص‌پرستی ایشان را عاجز از فهم و اجرای وظایف خود کرده است.

در اصول پارلمان تأسیس فراکسیون، تشکیل گروپ و دستجات ضروری است. زیرا افراد موکلین در همه مسائل مشترک المنافع نیستند و وکلا نیز همگی از یک صنف یا طبقه نمی‌باشند.

در دوره سرمایه‌داری یا نیم‌فئودالی وجود احزاب سیاسی نیز حتمی است. هیچ ممکن نیست اعضای یک پارلمان همگی یک مسلک و عقیده داشته باشند. ممکن است در بعضی مسائل متحدالرأی بشوند، اما نه اساساً. برای این که در خارج پارلمان افراد ملت مختلف المنافع هستند.

مثلاً در ایران یک دسته رعیت زارع مزدور هستند که منافع ایشان تقسیم اراضی را اقتضا می‌کند. طبیعی است که دسته ملاکین برخلاف آن‌ها است. البته ممکن است چند نفر از وکلا مایل به تقسیم اراضی باشند

و حال آن که بعضی از وکلا ملاک بوده، مجبور بر ضد تقسیم اراضی بشوند.

همچنین ممکن است در پارلمان وکلای تجار و صنعتکاران مشترک المنافع نباشند. تجار بخواهند مال التجاره خارجی بیاورند و چون این عمل بر ضرر صنعتگران داخلی است، نمایندگان ایشان مجبورند مخالفت کنند. مثلاً ممکن است در پارلمان نمایندگان روحانیون جدیت کنند که املاک موقوفه مال شخصی علما باشد. اما از طرف دیگر منورالفکرها و متجددین کوشش کنند که موقوفات تحت اختیار وزرات اوقاف و معارف بوده، به مصرف مدارس صنعتی برسند. در سیاست خارجی نیز در مجلس اختلاف عقیده حاصل می شود. نمایندگان تجاری که تجارت ایشان با انگلستان است، لابد اکوشش خواهند کرد پارلمان یک نوع قوانین وضع کند که تجارت با انگلستان توسعه یابد. همچنین سایر تجاری که با دول دیگر سروکار دارند، طرفداران تجارت آنها خواهند بود. به عبارت آخری، مختلف بودن منافع اقتصادی و سیاسی افراد ملت در پارلمان، سبب ایجاد دسته ها و فراقسیون ها می شود. این طبیعی است و کسی حق ندارد در این خصوص وکلا را تنقید کند.

مخصوصاً در پارلمانتاریزم حزب و تشکیلات سیاسی نیز مهم است. برای این که نمایندگان از قوه صنف خود بهتر استفاده کنند، به حزب آن صنف انتساب می کنند و با مرام و نظام معین آن صنف عمل می نمایند. بالاخره در پارلمان در عوض نماینده یا فراقسیون اشراف یا کارگر یا ملاک و یا روحانی، نماینده یا فراقسیون حزب دیموکرات، سوسیالیست، اعتدالی، حتی جمهوری طلب و مونارخیست گفته می شود. البته اکثریت با هر فراقسیون شد، تکلیف و پیشنهاد آن فراقسیون قبول می شود. قانون در نتیجه احتیاجات است. هر قانون تمام افراد ملت را نمی تواند راضی سازد. مثلاً قانون مالیات از عایدات را متمولین دوست نخواهند داشت، زیرا

متضرر می شوند. قانون مالیات بر افراد نیز فقرا را ناراضی می کند. بنابراین در پارلمان در جزئیات ممکن است که منافع دو فراقسیون در یک مسئله بر ضد یک فراقسیون دیگر موافق باشد و طبقاً ایشان متحد بشوند، اکثریت به عمل بیاید و مقصود خود را از پیش ببرند. اما این بر ضد فراقسیون و اختلاف مسلکی نبوده، برای کسب منافع فوری است.

بنابراین کرسی های پارلمان به سنگرها و قلعه های جنگی می ماند که در آن جا دسته های مختلف المنافع دائماً در مبارزه، هجوم و دفاع هستند. غالب و مغلوب می شوند. وکلا سربازان سیاسی و اقتصادی هستند که سینه های خود را سپر تعرض دشمن قرار داده، برای حفظ سنگر خود و مدافعه موکلین خود می کوشند. این طبیعی است. پارلمان عبارت از این است. این جا ملت کشتی می گیرد. این جا ملت جنگ می کند. این جا مرکز مبارزه های هموطنان است و در هر مملکت پارلمان (دارالشوری) این طور است.

اما پارلمان ایران و جالسین سالون قشنگ بهارستان ها چه کاره اند؟ نماینده کدام طبقه می باشند؟ به کدام حزب منسوبند؟ عقیده سیاسی و اقتصادی آن ها چیست؟ مدافع حقوق کی هستند و چه می کنند؟ و در این مدت چه کرده اند؟ آیا این پارلمان به پارلمان های ممالک دیگر شباهت دارد؟ بلی! صندلی، سالون، رئیس، نایب رئیس، فراقسیون، اقلیت و اکثریت همه را دارند، رأی می دهند، مبارزه می کنند و کرسی های بهارستان ایران نیز سنگربندی می شود؛ اما اگر از خودشان کسی سؤال کند که آقایان این همه فراقسیون و دسته بندی برای چیست و شما چه می خواهید؟ البته فوراً جواب خواهند داد، ریاست وزرایی فلان السلطنه یا بهمان الدوله. وکیل دیگر خواهد گفت، من هیچ در سیاست مداخله نمی کنم و اهل کشمکش نیستم. فقط طوری بشود که املاک من از دستم نرود. دیگری می گوید من با تصمیمات اکثریت همیشه همراهی می کنم

در صورتی که به حاکمی که مساعدت در انتخاب من نموده، کاری نداشته باشید. عده دیگری که قدری فرنگی مآب هستند و پُز و زرات دارند، می‌گویند هر دسته که مرا وزیر معارف یا عدلیه و مالیه کند، یا نمایندۀ سیاسی مصر یا بلژیک نماید، یا امین مالیه مثلاً کرمان کند، به آن دسته رأی خواهم داد. این است مسلک و عقیده و مبارزه و جنجال فراکسیون‌های پارلمان ایران. این است نمایندگان ایران که ملت از آن‌ها انتظار ترقی دارد.

در عصری که دنیا به اوج ترقی رسیده و ایران به چاه مذلت افتاده است، در عصری که سایرین به ماشین و لوکوموتیف بخاری قناعت نکرده و به قوه الکتریک چندین دفعه مسافت راه آهن را نزدیک کرده‌اند، ایران دارد از حیث تجارت و اقتصاد محو می‌شود. در وقتی که دزدان و غارتگران در همه جای ایران مشغول کارند، در دوره‌ای که در ایران صد شاه حکومت می‌کند، در چنین موقعی پارلمان ایران بیست و پنج روز در بارۀ ریاست وزرایی قوام‌السلطنه، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک زدو خورد می‌کند و هیچ نتیجه‌ای هم ظاهر نشده. این است اعمال برگزیدگان این ملت! این است نتیجۀ فراکسیون و حزب در ایران! این‌ها اشخاص معاصر نیستند. این‌ها کهنه‌پرست و محافظه‌کارند. این‌ها بی‌مسلک و بی‌عقیده‌اند.

این مردمان عصر گذشته با آن مغزهای مملو از خرافات، مقنن عصر جدید ایران هستند. فراکسیونی که مدرس یا فلان پیرمرد پوسیده تشکیل دهد، غیر از دسته‌بازی چه ثمری خواهد داد؟

خوانندگان محترم، شما از این نمایندگان کوتاه‌بین منفعت‌پرست غیر از انجام مقاصد پست شخصی چه دیده‌اید و [این‌ها] چه می‌توانند بکنند؟ این‌ها برای خود فکر می‌کنند. مقصود شخصی دارند. از وزرا تقاضای خصوصی دارند. رأی خود را می‌فروشند. فرصت را غنیمت دانسته، برای آیندۀ خود فکر می‌کنند و می‌خواهند تمام وسایل زندگانی و شئونات آتیۀ

خود را تأمین کنند. مخارجی را که پدر و مادرشان در این مدت برای آنها صرف کرده، در این دوره وکالت جبران می نمایند.

این مردمان صد سال قبل، از احتیاجات ملت بی خبرند. اینها قادر به رفع حوایج ملی نمی باشند. هیکل اینها فکر و عقیده اینها مغایر اصول پارلمانی و غیرمستعد برای زمامداری سیاسی است. اینها برای گذاشتن در موزه جزء آثار عتیقه خویند. اگر قایل بر آن باشیم که ایران نباید معاصر بشود و با همین حال باقی بماند، باید به این وکلا و این وضع پارلمان شکر و دعا کنیم والا در فکر تجدد و معاصر شدن و در آرزوی ترقی و تعالی بودن با وجود اینها منافات دارد.

یا ایران معاصر یا آثار عتیقه!

۱. پرویز

فاجعه گیلان *

باز هم گیلان. هنوز شش ماه از غائله گیلان نگذشته، باز هم یک غایله های دیگری شروع می شود. حوادث گیلان که کرورها خسارات به کشور ایران رسانیده است، باز هم تجدید می شود. این جای حیرت و تعجب نیست که یک غائله با شورش دیگری عوض می شود. هنوز به یکی خاتمه نداده، دیگری از نو شروع می گردد. غائله جنگل، خراسان، مازندران، تبریز مملکت ما را آزرده و زیانهای مادی و معنوی ملت ما را فراهم می آورد. گیلان که مهم ترین و باثروت ترین از ایالات ایران را تشکیل می دهد، چندین سال است در شعله شورش می سوزد.

وقتی علت اصلی این حوادث را بپرسید به شما خواهند گفت که آن جا دست دسیسه کار اجانب در کار است و دزدهای مملکت و ارادل و اوباش را اجانب بر علیه حکومت ملی می شورانند که به مقاصد خود نایل بشوند. اما در حقیقت این طور نیست. پس چرا دیپلومات های ایران نمی توانند در ممالک خارجی متشبث به این گونه نیرنگ ها بشوند ولی در ایران اجانب می توانند ملت را بر علیه حکومت برانگیزانند؟ این حوادث و قیام های متوالی یک فلسفه اساسی و یک منطق ساده دارد که آقایان نمی خواهند اعتراف به آن بکنند.

ما نمی گوئیم که اجانب در حوادث داخلی مملکت دخالت ندارد و این قیام ها بدون میل و اشتراک آن ها می باشد. اما باید فلسفه این را فهمید که چرا ملت ایران بر علیه حکومت خود قیام می کند؟ و در این مبارزه از اجانب هم طلب مساعدت می نماید؟

ما می گوئیم که اساس نارضایی های ایالات و ولایات را روح فقدان اعتماد نسبت به دولت، که در مرکز حکم فرماست، تشکیل می دهد. این نکته از بدیهیات است که اکثر ساکنین این مملکت از دست حکم فرمایی و فعال مایشائی اریستوکرات ها و اعیان و اشراف که امور مملکت را در دست یک عده محدود منتسب به این طبقه انحصار (مونوپول) کرده اند، به تنگ آمده است. ملت ناراضی است، در فشار است. چرا؟ برای این که آزادی می خواهد، تمدن و معرفت می خواهد. می خواهد خود را در جرگه ملل دیگر ببیند. می خواهد که لفظ ایرانی موجب حقارت و تنفر خارجه نباشد. قانون اساسی را می خواهد که برای گرفتن او هزاران پسران صالح خود را قربانی داده است. حکومت ملی را می خواهد که [دلش] به حال ایشان بسوزد و به درد ایشان چاره بکند.

اما ما می دانیم که حکومت های حالیه و کابینه های اشرافی آمال و آرزوهای ملت را نمی تواند انجام بدهند زیرا آن ها قادر نیستند و

نمی‌خواهند. فایده‌ایشان به غیر از فایده ملت است و منفعت ایشان در این است که ملت را در جهل و تاریکی نگهداشته، مطیع خودشان نمایند. اصلاحات مملکت و بخت‌یاری ملت ضرر این‌ها است.

ملت اجرای قانون اساسی و حکومت ملی را می‌خواهد که توده ملت و اکثریت ملت را تکیه‌گاه خود قرار بدهد، به این حقارت‌های ملی خاتمه بدهد، خود را نوکر ملت، نه نوکر اجانب بداند، با تحریکات یک همسایه اجنبی که در ایران ذی‌نفع است، علاقه دوستانه خود را با همسایه دیگر به هم نزنند، یک سیاست صحیح و اساسی خارجی اتخاذ نماید، بحران مالی و اقتصادی را حل بکند، در ترقی معارف و پیشرفت تمدن جدیت بکند، گرسنه‌ها را نان، بیکاران را کار بدهد، در توسعه تجارت و فلاح و صنایع و مشاغل جدید جد و جهد بکند، کارخانه‌ها باز نماید و راه‌های آهن و کشتی‌های تجارتنی درست بکند، ثروت مملکت را در عوض فکل و عطرهای بی‌مصرف خارجی، که فقط اسباب تفننات طبقات ممتاز می‌باشد، به دست خارجی داده، به ممالک اجنبی نفروستند. این است آرزو و آمال ساکنین مملکت. نه تنها ساکنین طهران، حتی دورترین نقاط ایران. این است آرزو و آمال تمام طبقات ملت، به غیر از طبقه ممتاز. و این آرزو و آمال است که اکثر مردم مملکت را، اکثر ایالت‌ها را به طرف قیام و شورش‌ها سوق می‌دهد. زیرا آن‌ها خوب فهمیده‌اند که مرکز و مرکزبان قابل اصلاح نیستند. اجرای مقاصد ملت را برای خود مضر می‌دانند و شکی نیست تا مرکز اصلاح نشود، یا یک حکومت ملی برقرار نگردد که حامی ملت بوده با میل و رغبت اکثریت ملت رفتار کند، این قیام‌ها و شورش‌های متوالی خاتمه نخواهد یافت و آخر این مرض مملکت را به باد فنا خواهد داد.

حالا دقت بکنیم و ببینیم که حکومت ملی، دارالشورای ملی و وکلای او که کرسی نشینان بهارستان شده‌اند و قوانین مرتجعانه تدوین می‌نمایند، برای این غائله‌ها چه کرده‌اند؟

ما میل و رغبت ملت را نشان دادیم. حکومت هم که قوهٔ اجرائیهٔ ملت است در عوض اجرای مقاصد ملت و همراهی به او، او را موضوع استفادهٔ شخصی خود قرار داده است. رئیس‌الوزراها ایران را مملکت شخصی خود قرار داده، ملت را اسیر خود می‌دانند. برای اجرای مقاصد شخصی خودشان ارتجاع را تقویت کرده، می‌خواهند فکر استقلال و آزادی را ریشه‌کن بکنند، مملکت را به هرج و مرج و امی‌دارند، عوض این‌که چاره‌های اساسی برای استخلاص از این بحران‌های متوالی اتخاذ نمایند، خودشان این بحران‌ها را زیاده‌تر و قوی‌تر می‌نمایند. حکومت‌ها و مقامات مهمه را به خویش و اقوام و دوست و آشنای خود، ولو این‌که هیچ استعدادی هم نداشته باشند، می‌سپارند که از این خوان یغما متمتع گردند و به وسیلهٔ رشوه‌گیری و گول‌زنی و انتریک و راه‌های غیرمستقیم تحصیل ثروت بکنند که پس از استعفا بتوانند به آسودگی زندگی نمایند.

وقتی که غائله گیلان خاتمه یافت، ما خیال می‌کردیم که «حکومت ملی» آن‌ها یک سیاست تازه را تعقیب خواهد کرد که آن سیاست [موافق] با میل و آرزوی اهالی گیلان باشد که دوباره گیلانیان را برعلیه مرکز نشوراند. اعلان عفو عمومی که برای انقلابیون گیلان از طرف حکومت و وزارت جنگ اعلان شده بود، نظریات ما را تقویت نمود، اما در حقیقت برعکس شد. در عوض سیاست ملایم در گیلان، سیاست مستبدانهٔ آقای وثوق‌السلطنه پدیدار شد که اقدامات مرتجعانهٔ او باز هم گیلان را به طرف هرج و مرج سوق می‌دهد. باز هم شورش. باز هم قیام‌ها شروع می‌شود. وثوق‌السلطنه خود را یک شاه مستبد و گیلان را مملکت خود می‌پندارد. برخلاف اعلان حکومت و وزارت جنگ راجع به عفو عمومی آزادی‌خواهان را حبس می‌کند، تبعید می‌کند، ظلم و فشار فئودال‌های قرون وسطی را عقب گذاشته است.

حالا در قرن بیستم تازه می‌خواهد در گیلان دهاتیان را به حالت رعایای قرون وسطی دریاورد. هیئت عامله اتحادیه حمال‌ها که در انزلی فقط برای مدافعه و بهبودی اوضاع اقتصادی خود تشکیل شده و از سیاست بالمره عاری است، در محبس‌خانه‌های رشت توقیف کرده است.^{۱۰۰} برای [به جای] این که نماینده‌های انگلیس‌ها را به محبس بگذارند، نماینده آزادی‌خواهان را به همدان تبعید می‌کند. علاقه دوستانه میان ملت‌های روس و ایران را با مساعدت به مرتجعین و عکس انقلابیون روس می‌خواهد قطع نماید. از نظر [ی] غارتگری و ظلم و استبداد به جایی رسیده است که تمام طبقات اهالی گیلان را بر علیه مرکز شورانیده است. باز هم در جنگل قیام شروع شده است. بعد از آسایش جزئی باز هم جنگ، مبارزه و خسارت ...

این است نتایج رفتار «حکومت ملی». این است قول حکومت آزادی‌خواه در موضوع اعلان عفو عمومی از شما ای وکلای ملت، از شما ای کرسی‌نشینان که خودتان را وکیل ملت می‌دانید. می‌پرسم آیا نمی‌بینید که موکلین شما که برای مدافعه حقوق ایشان انتخاب شده‌اید، در زیر فشار دیسپوت‌ها و گردن‌کلفت‌ها و پرازیت‌های غیرمسئول که مملکت را به مهلکه و هرج و مرج سوق می‌دهند، جان می‌سپارند؟ از شما ای اصلاح‌طلبان بهارستان، ای ملت‌پرستان می‌پرسم، باز هم می‌خواهید به مملکت ما قشون اجنبی داخل نمایید و مملکت و ملت را به طرف اوتابوره‌ها [ماجرها] ی تازه بکشید؟

به شما می‌گویم و از شما تقاضا می‌کنیم که هر گاه نمی‌خواهید حوادث گیلان باز تکرار شود، این فتودال‌های گیلان را که حرص و طمع ایشان انتها ندارد، بردارید.

ایلات*

باز هم در هر طرف دسایس شروع شده. ایلات و دزدهای عشایر مشغول غارتگری و ضعیف نمودن قوای حکومت مرکزی شده‌اند!

باز هم از جنوب و شمال شاهان کوچک و سلاطین مطلقه سربلند کرده‌اند. باز هم اسب‌های غارتگران به جولان آمده. باز هم کلاه‌برداری غارتگران معمولی تمام نقشه‌های ترقی‌پروری و آزادی‌خواهی را عقیم گذاشته و افکار عامه و نظریات ساکنین مرکز را به خود جلب نموده است. ایران اسماً یک مملکتی است که نویسندگان و ملت‌پرست‌ها دائماً به تاریخ و شش هزار ساله بودن سلطنت آن افتخار می‌کنند. بیچاره‌ها غافلند از این که هنوز ایران دارای یک حکومت مرکزی که تمام نقاط در تحت اختیار او باشد، نیست.

بعد از شانزده سال مشروطیت، هنوز هم این مملکت تشکیلات دولتی ندارد و به شکل یک دولت نیفتاده است. باز هم ده تا شاه، ده تا اصول‌اداره، ده تا مملکت مستقل است که هر یک برای خود زبان، عادات و مرسومات خصوصی دارند. در غرب و در شرق در هر جا سلاطین و مملکت‌های کوچک به حال اول خود باقی است. سلاطین و حکم‌فرمایان این سلطنت‌ها رؤسای عشایر و ایلات است. این‌ها، این شاه‌ها هر چه می‌خواهند آن طور هم می‌کنند. حکام و نمایندگان حکومت مرکزی فقط در شهرها و با میل ایشان رفتار می‌کنند و از ایشان می‌ترسند. ایلات قشون مسلح دارند، دربار دارند، رعیت دارند، مجازات می‌کنند، مالیات نمی‌دهند، قانون نمی‌شناسند، حقوق نمی‌فهمند، مملکت را می‌چاپند و جلوگیری از ترقی مملکت و حاکمیت شهرها و

حکومت مرکزی، می‌کنند. مخصوصاً رؤسای ایلات در این اواخر به خرده مالکین هجوم آورده، با زور و حيله اراضی را از دست ایشان می‌گیرند. با زور در اراضی و ملک ایشان کار می‌کنند. اگر یک ملاک کوچک در فروختن املاک و اراضی خود مسامحه کند، فوراً دهات او را غارت می‌کنند، رعایا را اذیت می‌نمایند، املاک را مخروبه می‌گذارند، تا این که مالک مجبور به فروختن املاک خود به قیمت خیلی کم‌تر به آن‌ها بشوند. از مشروطیت، قانون و حقوق به قلاء و مساکن ایلات هنوز صدایی نرسیده است. حکومت مشروطه و پارلمان نیز همان سیاست منحوسه دوره استبداد را در باره ایلات تعقیب کرده و در عوض برداشتن این قبیل اشخاص و برکندن بنیان این پارازیت‌ها و مملکت بر باددهندگان روز به روز بر قوت ایشان افزوده است.

تا امروز سیاست دولت مرکزی منوط به نظریات خصوصی حکام و والی‌ها بوده، والی نیز برای دوام دادن حکومت خود یک وضعیت خصوصی با ایلات و عشایر پیش گرفته است. برای این که خود را میهمان چند روزه دانسته و همت خود را به تحصیل مبالغی که برای رسیدن به حکومت صرف کرده، مصرف داشته است. این است که در این شانزده سال قدمی برای برداشتن اصول فئودالیزم و خان‌خانی برداشته نشده است، بلکه به قوت پیدا کردن آن کمک شده است. این خان‌خانی و خودسری به حکومت مرکزی نیز تأثیر زیاد داشته، در باره آزادی نیز کم ضرر نرسانده است. این‌ها همیشه طرفدار ارتجاع بوده، در خفه کردن آزادی‌خواهان، در ضعیف ساختن حکومت مشروطیت، خیانت‌های مهمی به کار برده‌اند. شریک دزد و یار قافله بوده، استفاده‌ها نموده‌اند.

این میکرب‌ها علاوه بر این که خودشان سبب بر بادى مملکت هستند، علاوه بر این که سلاح و قوای ایشان مملکت را بر باد می‌دهد، علاوه بر این که از ملت سلب آزادی نموده‌اند، علاوه بر این که در نتیجه

اتریک یکدیگر ایران را بر باد داده‌اند، غالباً در دست اجانب نیز آلت استفاده گشته، جلو هر قوه خارجی افتاده، بر علیه ایران کوشیده‌اند. وقتی که ایران خواسته به طرف ترقی قدمی بردارد، فوراً اجانب به این دسته‌های مسلح، به این قوای مستقل متشبث شده، اسباب بی نتیجه ماندن عملیات دولت ایران را فراهم آورده‌اند. این‌ها بیشتر به اجانب خدمت می‌نموده‌اند. روسیه تزاری در شمال، انگلیس‌ها در جنوب با دست این خائنین کار می‌کردند. این‌ها مسلم [است] و محل شبهه و تردیدی نیست.

آن‌ها دیوانه هم نیستند. منافع مادی و اقتصادی خود را در ضعف حکومت مرکزی و هرج و مرج می‌دانند.

اگر حکومت مرکزی، اگر دولت قانونی، اگر اهالی شهر و دهاتی‌ها قوت پیدا کنند، اگر در مملکت امنیت و قانون حکم فرما باشد، البته این‌ها متضرر خواهند شد. زیرا در آن وقت دیگر رؤسای ایلات و عشایر به این آسانی صاحب اغنام و احشام بی حد و حساب نخواهند گردید. هریک در حدود خود نمی‌توانند سلطنت مطلقه تشکیل داده، هرچه دلشان خواست رفتار نمایند.

در نتیجه هرج و مرج این دستجات بی حد و حساب است که بسیاری از نقشه‌های دولت و پروگرام رئیس‌الوزراها عقیم مانده است.

خواه انگلیس، خواه دیگری که بخواهند دولت ایران را متزلزل کنند و به حکومت مرکزی حمله نمایند، فوراً با ایشان داخل مذاکره شده، اسباب هرج و مرج مملکت را فراهم می‌آورند.

تا امروز عملیات روسیه تزاری در میان ایلات شمال و شرق و عملیات انگلیس در هر نقطه ایران ثابت می‌کند که دولت ایران مرکزیت ندارد و ملت ایران را به واسطه شورانیدن ایلات می‌توان مجبور به تسلیم نمود.

این‌ها را انگلیس‌ها از ما بهتر دانستند، ماها اعتنا نکردیم. راه حل و چاره برای رفع این عناصر مضره تهیه نکردیم. اما مستر سون‌های^{۱۰۱} انگلیسی ریش خود را بلند کرده، به دست‌های خود حنا بستند، عمامه گذاشته، عبا پوشیده، به میان این ایلات رفته، موعظه نمودند. به زبان کردی روزنامه نوشتند. روح آن‌ها را تسخیر کردند، فکر و خیال آن‌ها را بر ضد دولت ایران پرورش دادند.

انگلیس‌ها بهتر می‌دانند که ایلات ایران یک قشون بی‌خرج و بی‌مایه است، برای این که همیشه حقوق نمی‌خواهند، لباس، خوراک و همه چیز را خود تهیه می‌کنند، فقط هر وقت که لازم شد، اسلحه خود را برداشته به جنگ می‌روند. وقتی که جنگ تمام شد، قتل و غارت خاتمه یافت، به خانه خود برمی‌گردند و مشغول زراعت و حیوان‌داری می‌شوند. اما دولت همیشه باید در مقابل آن‌ها با مخارج گزاف قشون منظم داشته باشد. علاوه بر این‌ها چون ایلات به محل خود آشنا هستند، برای جنگ با آن‌ها چندین برابر قوه لازم است.

انگلیس‌ها از چندی به این طرف در میان این قشون بی‌خرج، این ممالک کار کرده، برای این گونه ایام زمینه تهیه نموده‌اند. دولت ایران تا امروز اقدام عملی و چاره قطعی در باره مرکزیت دادن قوای ملی و برداشتن خان‌خانی نکرده است. اگر اتفاقاً بعضی وقت‌ها بر ضد یک ایل کار کرده باشد، آن هم به واسطه شورانیدن ایل دیگر بر علیه آن ایل یا این که با مخارج گزافی قشون‌کشی بوده، چاره واقعی نشده است. این هم طبعاً موجب هرج و مرج و عدم اعتماد ایشان به دولت بوده است. زمامداران نالایق که هم در دوره مشروطه، هم قبل از آن خود را وارث حکومت دانسته‌اند، همیشه والی بودن، وزارت و حاکم بودن خود را مدافعه نموده‌اند. این‌ها ابداً در فکر ایران نبوده و سیاست مثبتی [متنی؟] در باره ایلات و رفع مضرات ایشان اساساً تعقیب نکرده‌اند. تمام زحمت خود را

مصرف به خفه کردن فلان آزادی خواه، به توقیف فلان روزنامه، به تبعید فلان متفکر مصرف داشته اند. این رجال پوسیده مملکت را قربانی نفهمی و خیانت کاری خود کرده اند. تمام زمامداران ما به قدر یک نفر مستر سون جاسوس انگلیس به حالت روحیه ایلات ایران پی نبوده، آن ها را مثل فلان معلم یا فلان بقال و دموکرات تصور کرده، که با یک نفر آژان می توان آن ها را توقیف نمود.

این هرج و مرج و دوام خان خانی با این وضع که داریم ابداً اصلاح ناپذیر نبوده و نیست. مخصوصاً بعد از آنی که آتتریک انگلیس ها در توی این کار است. برای خاتمه دادن به این هرج و مرج، برای اصلاح اساسی باید دولت ایران تاکتیک و سیاست روشنی داشته باشد. والا هیچ سرنیزه و حاکم و والی قادر به رفع خان خانی نمی باشد. اگرچه قشون یک نوع نسبت به سابق منظم تر است، اما این را باید دانست و اطمینان کرد که نتیجه ندارد. تا امروز با این وسایل هیچ کاری در این موضوع پیشرفت نکرده است، یک رئیس ایل کشته می شود، پسر او سرکار می آید و یا برادرش جای او را می گیرد. پس یک سیاست صحیح و چاره قطعی تدریجی لازم است.

به عقیده ما تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی یگانه چاره رفع این محذورات است. انجمن ولایتی مثل والی میهمان چند روزه نیست، بلکه از اهل محل است و به خوبی بصیرت به اهل محل دارد. این مجامع فقط صلاحیت جلوگیری از مظالم ایلات را داشته، از روی تاکتیک معینی کوشش می کند که خان خانی آن محل را از میان بردارد، با حکومت و سلطه اهل محل و قوت دادن اهالی شهر و دهاتی و [با] نوع به نوع امتیازات حقوق شهری و دهاتی نسبت به ایلات [قائل شدن] به تدریج می توان ایران را به شکل یک دولت درآورد. اگر در شانزده سال قبل این سیاست، یعنی سیاست اختیارات اهل محل از میان برداشتن

ملوک الطوائفی با دست اهل ولایات اتخاذ شده بود، الان دچار این محظورات نبودیم. ما چاره [ای] غیر از این نمی دانیم. شاید سایر نویسندگان چاره [ای] عملی تر از این می دانند. البته خوب است بنویسند، ما هم به نوبه خود مدافعه کرده، راه عملی این مسئله را تشریح می کنیم.

این را هم می دانیم که این زمامداران، این اشخاص نالایق، این پیره مردها که با استخاره کار کرده، وکالت و مجلس را مسخره بازی و اداره کردن مملکت را کاری ساده می پندارند، غیر از خوردن، خوابیدن، سخن گفتن، ریش عملی [؟] درست کردن و عینک زدن کاری از دستشان بر نمی آید. با دست اشخاصی که در یک ماه نتوانسته اند یک حکومت به روی کار بیاورند، با دست اشخاصی که خودشان مضرتی از دزدها هستند، با دست اشخاصی که مفت می خورند، با دست اشخاصی که خودشان نماینده و طرفدار جهان شاه ها، قوام الملک ها^{۱۰۲} و سایر رؤسای ایلات هستند، ما گمان نمی کنیم آن چه را که امروز ایران به آن احتیاج دارد، امکان پذیر بوده و با این اوضاع به ترقی مملکت بتوان امیدوار شد.

این اصل مسلم را یک دفعه باید دانست و فهمید که این ها از اداره کردن مملکت عاجزند و چون نمی دانند چه بکنند، هر قدمی هم که بردارند، بیش تر بر خرابی اوضاع و فلاکت عمومی افزوده می شود.

۱. پرویز

تجارت با روسیه *

از قراری که تلگراف بی سیم مسکو اشعار می دارد، کمیته اجرائیه

شوراهای روسیه به تجار ممالک خارجه اجازه داده است که به یارمارکه (بازار مکاره‌ای که هر سال تابستان در شهر نژنی نووگورود تشکیل می‌شود)^{۱۰۳} امتعه وارد [کنند] و از آن جا آزادند هر نوع جنس صادر کنند. قبل از جنگ در شمال ایران با وجود مداخلات غیرمشروع کارکنان روسیه تزاری، با وجود انقلاب و هرج و مرج داخلی ایران، باز هم در نتیجه تجارت روسیه روز به روز تجارت توسعه یافته به آبادی این سامان می‌افزود. به واسطه تجارت روسیه، تجارت و زراعت پنبه اهمیت پیدا کرده، راه شوسه و غیره نیز توسعه می‌یافت. قبل از جنگ، آذربایجان، گیلان و خراسان متمول و مهم‌ترین نقاط تجارت و حاصل‌خیز ایران شده، علاوه بر این صنایع محلی رو به ترقی بود. در رشت و تبریز بعضی ماشین‌ها [ماشین‌ها] از قبیل توتون [کوبی] و غیره پیدا شده، در سبزوار و نیشابور نیز کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی به وجود آمده بود. سبب ترقی باغبانی و سایر محصولات محلی در ایران که قبل از جنگ و قطع روابط آن قدر محسوس نمی‌شد، فقط تجارت با روسیه بود. اما بعد از قطع روابط، وقتی که مردم درخت‌های میوه باغات را بریده، به عوض هیزم فروختند، وقتی که پنبه، چرم و غیره را کسی نخرید، آن وقت معلوم شد که تجارت روس در حیات اقتصادی ایران تا چه قدر اهمیت داشته است. علاوه بر این، قطع شدن واردات از روسیه، ایران را کاملاً به تحت انحصار امتعه انگلیسی‌ها آورده، انگلیسی‌ها جنس خود را ده، بلکه صد برابر گران‌تر به فروش رسانده، پول ایران را تماماً کشیدند و بردند. از یک طرف بحران و کساد امتعه خارجی، از طرف دیگر منحصر شدن بازار ایران به انگلیس‌ها، سبب شده است که اما امروز همه بیکار، همه بی‌پول، همه گرسنه، همه لخت و برهنه هستیم. زمانی که امتعه روسیه را تجار ایران از یارمارکه (مکاره) از راه ولگا به حاجی ترخان آورده، قسمتی را از کراسنودسکی و عشق‌آباد به خراسان و سایر نقاط

شرق و قسمتی را از بادکوبه به انزلی، طهران، همدان و کرمانشاه، یا از آستارا به آذربایجان می‌بردند، در سایه این رقابت بود که از یک طرف سبب تنزل امتعه خارجی و از طرف دیگر سبب ترقی امتعه داخلی [فراهم] شده بود. به علاوه راه تبریز - جلفا - تفلیس - باطوم امتعه ایران، مخصوصاً فرش را به مراتب ارزان‌تر به بازار اروپا می‌رساند. تجارت ایران همان‌طور که برای ایرانیان فایده زیاد داشت، هم‌چنین برای روسیه نیز بی‌اهمیت نبود. روسیه نیز امتعه خود را مانند چیت، شیشه آلات و قند در بازار ایران به فروش می‌رساند.

با این مختصر ایضاحات البته نمی‌توانیم اهمیت تجارت این دو مملکت را به قدر لزوم تشریح کنیم. برای این که احصائیه صحیح گمرکی در دست نداریم و امیدواریم که آن را به زودی تهیه کرده، به نظر قارئین خود برسانیم. امروز چون تجارت روسیه به روی تجار ایران باز شده است، بدون مداخله و جلوگیری و نیشترک (تجارت‌خانه خارجی روسیه) ایرانیان می‌توانند هر قبیل امتعه داخلی به مکاره برده و از آن جا جنس خریده، به ایران بیاورند. البته سؤال‌هایی که سفارت ایران در خصوص عودت دادن مال‌التجاره فروش نرفته به ایران یا ممالک دیگر به کمیسری تجارت روسیه داده است، تصور می‌کنیم به دلخواه ایرانیان جواب داده خواهد شد.

شروع به تجارت آزاد با روسیه را ما تصور می‌کنیم هر ایرانی با حس، هر تاجر با فکر، هر زارع و باغبان، حتی کارگر نیز برای خود عید بزرگ خواهد پنداشت. زیرا به واسطه تجارت روسیه، اولاً بازار ایران از انحصار انگلیس‌ها خارج شده، جنس خارجی تنزل می‌کند و ثانیاً امتعه داخلی از خشکبار، برنج، پوست حیوانات، توتون سیگار، قالی و غیره به فروش رفته، یواش یواش حیات عمومی به حالت عادی برمی‌گردد و روح تازه [ای] در اکثر نقاط ایران دمیده می‌شود.

بازار مکاره از آن جهت منبع تجارت ایران است که راهش خیلی آسان است. آن‌ها که از مسئله تجارت با خبرند، می‌دانند که حمل مال‌التجاره با راه دریایی و نهرها به مراتب آسان‌تر از راه آهن می‌باشد. بحر خزر و نهر ولگا تمام مشکلات حمل و نقل مال‌التجاره از مکاره را آسان می‌کند. هنوز ما نمی‌دانیم وسایط حمل و نقل تا چه اندازه برای تجار ایران قابل استفاده است. لیکن تصور می‌کنیم که روسیه شوروی می‌تواند با کشتی‌های تجارتی بحر خزر موجب اطمینان تجار را فراهم آورده، به توسعه و ازدیاد تجارت با معاونت‌های عملی کوشیده و حتی الامکان تجار ایران نیز بهتر است با هم‌دیگر اتحاد و اتفاق داشته، تمام پیشنهادهای خود با تمام وسایلی را که لازم دارند، مانند یک تشکیلات به روی کاغذ بیاورند به توسط دولت یا مستقیماً به نظر دوایر تجارتی روسیه برسانند.

این اولین دفعه است که بعد از انقلاب روسیه بازار مکاره تشکیل می‌شود و تجار خارجه مال‌التجاره خود را به بازار روسیه می‌آورند تا امروز کمیساریای تجارت خارجه روسیه تمام واردات و صادرات را انحصار کرده بود و از این جهت تجار ایران نیز خیلی شکایت‌ها می‌کردند. این‌ها ذی‌حق بودند یا آن‌ها از نظر ملکی خود حق داشتند؟

ما در این مقاله به این‌ها کار نداریم. فقط انحصار تجارت از طرف اداره تجارت خارجی روسیه تجار ایران را خیلی تأثیر [متأثر؟] کرده بود و همه منتظر اقدامات نمایندگان تجارتی ایران در مسکو بوده و هستند و خیلی احتمال می‌رود که در این خصوص نیز موفقیت کامل برای طرفین حاصل شود، زیرا که امروز روسیه محتاج به امتعه ایران می‌باشد. خشکبار، پنبه، برنج، توتون سیگار و غیره ایران، شاید گندم خراسان می‌تواند در حیات اقتصادی روسیه رول بزرگی بازی نماید. همچنین قند، چیت، نفت و سایر امتعه روسیه را نیز بازار ایران احتیاج دارد. طوری که در بالا گفتیم، ایران امروز کاملاً در تحت مونوپول [انحصار] امتعه انگلیس است. امتعه روسیه

فقط می‌تواند این زنجیر را پاره کند. ما همه می‌دانیم که در تجارت، رقابت سبب ارزانی و خوبی متاع می‌شود. امروز انگلیس‌ها چون رقیب ندارند، هرچه اشیاء بد و پوسیده باشد، به ایران آورده، هر قیمت که مایل بوده‌اند به فروش رسانده‌اند. اما فردا اگر رقیب بزرگی پیدا شود، البته این طور نخواهد بود، بلکه امتعه هر کس ارزان‌تر و خوب‌تر شد به فروش می‌رود و فروشندگان نیز کوشش می‌کنند که هرچه ارزان‌تر امتعه خود را تمام کنند و سعی نمایند که توجه مشتری‌های خود را به خوبی و قشنگی به امتعه خود جلب کنند. گذشته از این‌ها معاهده آلمان و روسیه نیز در تجارت و بازار ایران بی‌اثر نخواهد شد، زیرا قبل از جنگ امتعه و جنس آلمان در بازار ایران نفوذ مهم پیدا کرده بود و همه می‌دانیم که آن وقت راه آهن بغداد و برلن هنوز قابل استفاده نبوده، اکثر مال‌التجاره آلمان از راه روسیه به ایران حمل می‌شد.

ما حتماً می‌دانیم که نمایندگان تجارتی ایران در مسکو در مسئله ترازیت تحصیل موفقیت خواهند کرد. حالا اگر یک دولت عادل و عاقل داشتیم، اگر یک حکومت داشتیم که پروگرامش در روی منافع ملی، نه مدافعه ریاست طرح شده بود، اگر متمدن و پول‌داران باسرف و باعقل داشتیم که سرمایه خود را در عوض ده خریدن، پارک ساختن، اتومبیل و درشکه نگه داشتن، به تأسیس کارخانه و دارالصنایع صرف می‌کردند، به آسانی ممکن می‌شد از صنایع خارق‌العاده آلمان استفاده بکنیم و روسیه نیز به واسطه راه‌های نزدیک خود، گمان نمی‌کنیم که حاضر به کمک ایرانیان نمی‌شد. اما سبب تأسف است که ما نه آن دولت عادل و نه این ملت عاقل را داریم.

به هر حال با تجارت روسیه و آلمان در بازار ایران، در حیات اقتصادی ایران دوره جدیدی شروع می‌شود.

اگر [بنا] براین باشد [که] ما نیز تمام اقدامات سیاسی را از نتیجه مسائل اقتصادی بدانیم و منافع مادی را حرکت دهنده چرخ‌های سیاست دنیا بپنداریم، البته در اوضاع امروزه ایران نیز دچار بعضی اشکالات نشده، گول هر گوینده را نخواهیم خورد. سمیتکو قوت پیدا می‌کند، نوکران دولت بر ضد دولت قیام می‌نمایند، لرها به غارتگری شروع می‌کنند، مستر ویلسن انگلیسی،^{۱۰۴} نایب‌السلطنه بین‌النهرین، به عنوان نماینده نقط جنوب به طهران می‌آید، کابینه یک ماه در بحران می‌ماند، اکثریت مجلس به هم می‌خورد، روز به روز هرج و مرج توسعه می‌یابد. این‌ها برای چیست؟ اگر بگوییم موجد این هرج و مرج تنها عناصر داخلی است، البته سهو بزرگی کرده‌ایم. اگر روزنامه‌های مرکز را بخوانیم، خواهیم دید از منابع خارجی این هرج و مرج‌ها تراوش می‌کند.

بعضی‌ها که از روح سیاست خارجی خبردار نیستند، می‌گویند روسیه نیز سبب هرج و مرج در ایران شده است. آن‌ها تصور می‌کنند که از خارج هم مثل ایرانی‌ها اشخاصی پیدا می‌شوند که بدون منافع مادی یک دقیقه خود را به کارهای بی‌مصرف، صرف یا برخلاف منافع اقتصادی خود اقدام نمایند. فاکت می‌گوید روسیه از یک طرف با آلمان معاهده بسته، از طرف دیگر درهای تجارت روسیه به روی تجار باز شده و بازار ایران در مدت کمی از دست انگلیس‌ها خارج می‌شود، بنابراین انگلیس‌ها مجبورند آت‌ریک کنند و هرج و مرج تولید نمایند. غارتگری را توسعه دهند و طوری نمایند که موقعیت خود را حفظ کنند. اما روس‌ها برعکس مجبورند برای توسعه تجارت خود، برای اصلاح اقتصادی خود، حتی الامکان کوشش کنند که در ایران امنیت و آسودگی استقرار یافته و طرفین استفاده کنند. روسیه خیلی خوب می‌داند که ایران محتاج به امتعه می‌باشد و بازار ایران از دست امتعه پوسیده گران انگلیسی خراب شده است و اگر بتواند با امتعه انگلیسی در ایران رقابت کند، ضربه‌های مهلکی

به سرمایه انگلیسی زده است. باید کارکنان حکومت شوروی را دیوانه پنداشت اگر برای خاطر سید جلال* دیوانه غارتگر در جنگل دست از این منافع مهم خود بردارند.

نویسندگان مهملی که امروز روسیه را محرک هرج و مرج می‌پندارند، ابله و کورند. معاهده ۱۹۰۷ بر علیه نفوذ [آلمان] و راه آهن بغداد و برلن مابین انگلیس و روسیه منعقد شد، ولی امروز تماماً وضعیت برعکس آن روز است. این روزنامه‌نویس‌های بی‌حس نمی‌دانند که مبارزه اقتصادی امروز خیلی مهم‌تر از مبارزه با توپ و تفنگ است. انگلیس‌ها تصور می‌کنند که با آتربیک و هرج و مرج ممکن است از تجارت ایران با روسیه و آلمان جلوگیری کنند، نه این سیل می‌آید. اگر بنا باشد انگلیس‌ها در سیاست مخصوص خود دوام کنند و ایران را دچار آناارشی نمایند، شاید هم به واسطه آگنت [عامل و جاسوس] و نوکرهای غیرمستقیم خود به ایران قشون هم بیاورند یا دولت ایران را مجبور به معاهده‌های استقلال‌کش نمایند. باید یقین بدانند که ایرانیان را مجبوراً به دامن روسیه شوروی و آلمان انداخته‌اند، زیرا ایرانی‌ها بیش از این طاقت چپاول و غارتگری اقتصادی و مالی ایشان را ندارند. زیادی از این، ایرانیان نمی‌توانند دچار بحران اقتصادی بشوند. این را باید انگلیس‌ها به خوبی احساس کنند که آن دست‌های نیرومند که قرارداد وثوق‌الدوله را پاره کردند، آن سینه‌های مملو از آتش که جلو توپ‌ها و مترالیوزها ایستاده، قشون انگلیس‌ها را از ایران خارج کردند، آن سرهای پرشور که برای آزادی و استقلال ایران به سر دار رفتند، باز هم از آن‌ها اشخاصی باقی مانده است. یک دفعه برای اخراج دزد خانه‌های خود را آتش می‌زنیم، یک دفعه برای زنده شدن می‌میریم، یک دفعه برای کسب شرافت تمام تهمت‌ها را به خود قبول می‌کنیم. وقتی که ما را به حال خود نمی‌گذارند،

وقتی که دست از سر ما نمی‌کشند، وقتی که می‌خواهند برای منفعت خود ما را محو کنند، وقتی که نمی‌گذارند ما به اصلاح اوضاع اقتصادی خود بکوشیم، نهایت ما هم شورش می‌کنیم، قیام می‌نماییم و باز هم سینه‌های خود را سپر گلوله‌های انگلیس‌ها کرده، در زیر آتش آبرویان‌ها جلو می‌رویم، یا محو می‌شویم یا دست‌های خائن را یک دفعه قطع می‌کنیم. انتقام منطق نمی‌داند. انقلاب زور نمی‌شناسد. انفجار از سوختن و سوزاندن باک ندارد.

ا. پرویز

۶۴

حکومت مرکزی و اختیارات محلی *

برای آن که ملت بتواند کاملاً از حقوق خود استفاده نماید، حکومت ملی و اصول دموکراسی کاملاً اجرا شود، لازم است که یک مملکت به جمهوریت‌های کوچک تبدیل یابد.

تجربه ثابت می‌کند که در حوزه‌های کوچک انتخابات بهتر به منفعت ملت انجام می‌گیرد. مملکت سوئیس یک نمونه از این موضوع است. برای همین است که آمریکا و آلمان نیز اصول فدراسیون را قبول کرده‌اند و روسیه شوروی نیز همان اصول را اختیار نموده است.

اصول فدراسیون هرچند در ممالک متفاوت است، لیکن اساس و فلسفه آن‌ها اختلافی ندارد. اصول فدراسیون و اختیار اهل محل تنها برای اجرای انتخابات نیست، بلکه برای جلوگیری از هرج و مرج داخلی و حفظ و ترقی ملت فایده زیاد دارد. زیرا ساکنین یک نقطه در حیات و

معیشت خود یک نوع احتیاجات خصوصی دارند که آن‌ها را خود اهل محل بهتر از دیگران مسبقند. مثلاً اهالی کنار دریا به چیزهایی که ساکن دشت و کوهستان احتیاج دارند، محتاج نیستند. احتیاجات اهالی گرمسیر غیر از احتیاجات اهالی سردسیر است. از این نقطه نظر است که اصول مختاریت محلی در اکثر ممالک اروپا و آمریکا قائم شده است.

فرانسه اگرچه اصول فدراسیون را قبول نکرده است، مع هذا در آن جا نیز اهالی ولایات و شهرها یک نوع اداره و اختیارات خصوصی دارند و مسائل راجع به محل را خودشان حل می‌کنند و در تاریخ انقلاب فرانسه انجمن‌های محلی دخالت بزرگ داشته است.

در سابق گمان می‌کردند که با زور سرنیزه ممکن است اهالی یک مملکت را در اطراف یک حکومت مرکزیت داد. اما بعد از توسعه تمدن معلوم شد که زور سرنیزه لازم نیست. به وسیله اختیارات محلی و قوانین می‌توان به آسانی از تمام قوای اهالی مملکت استفاده نمود. بنابراین امروز می‌بینیم که حقوق و امتیازات اهالی محل یا به واسطه اصول فدراسیون یا انجمن و شوراهای محلی تأمین شده و حاکمیت یک شهر یا یک طایفه یا ایل از میان رفته و تمام اهالی مملکت دارای یک حق بالسویه شده‌اند و ممکن هم نیست حقیقتاً یک ایالت یا اکثریت اهالی را از حقوق خود محروم کرد.

در مملکت یک حقوق عمومی و قوانین اساسی است که همه به آن‌ها علاقه دارند و البته آن را باید تمام نمایندگان ملت در یک جا مشترکاً حل کنند. اما بعضی مسائل مختص به اهالی یک محل است. مانند مسئله ماهی‌گیری در گیلان که اهالی خراسان ابداً از آن اطلاعی ندارند. یا موضوع زراعت تریاک خراسان که ربطی به گیلانی‌ها ندارد. در همچو مسائل البته باید اهل محل خودشان فکر کنند و قوانین مطابق احتیاجات خود وضع کنند. منتهی این قوانین نباید مخالف اساس قوانین عمومی باشد.

در ایران اجرای اصول فدراسیون ممکن است یا نه؟

این موضوع هر چند به طور وضوح در مراکز سیاسی موضوع مباحثه نبوده، فقط در مرانامه دسته [های] اتفاق و ترقی و سوسیالیست ایران که در سال‌های قبل منتشر شده، از این اصول مختصری بحث شده است. هر چند بعضی‌ها قیام شیخ محمد خیابانی و کلنل محمدتقی خان را حمل به تجزیه آذربایجان و خراسان کرده‌اند، اما اساساً در خود اهالی محل احساسات مختاریت نبوده است.

شرارت ایلات و کردها به این مقاله مربوط نیست و این‌ها آثار ملوک‌الطوایفی قدیم است. این را نمی‌توان انکار کرد که حکومت مرکزی تاکنون توجه تامی به ولایات معطوف نداشته و آن‌ها را از خود راضی نکرده و این که آن‌ها تاکنون به فکر تجزیه نیفتاده‌اند، همان احساسات ایرانی‌ت بوده است و الا با این اصول اداره ممکن نبود از مردم جلوگیری شود. ما کار نداریم که در ابتدا چگونه بوده. شاید آذربایجانی‌ها از جنس مغول‌ها هستند، یا خراسانی‌ها از نسل عرب یا گیلانی‌ها از ملت دیگر یا کردها از نسل مدی بوده‌اند. این‌ها را امروز مدرک قرار دادن دیوانگی است. احساسات و عادات امروز تمام سکنه ایران، ایرانی‌ت همه را ثابت می‌کند. ولی در عین حال حکومت مرکز نمی‌تواند آن‌ها را قانع سازد.

پس به طور خلاصه می‌توان گفت اهالی ایران همگی دارای یک احساسات بوده، فقط شرایط محلی هر ولایت متفاوت است. ایرانی‌ت مافوق همه نوع اختلافات است. یک نفر آذربایجانی خود را بهتر از شیرازی ایران‌پرست می‌داند. شاید شیرازی بهتر از خراسانی و اصفهانی بهتر از همه باشد. لیکن با وجود این باز هم شورش‌ها را [ناشی] از فکر تجزیه نمی‌توان گفت. حتی اگر دست خارجی در بین نبود، اسمعیل آقای سمیتکو نیز مسئله استقلال کردستان را پیش نمی‌کشید.

ما ابداً از این پیش‌آمدها تعجب نداریم. برای این که در فوق گفتیم و در

مقاله «ایلات» نیز اشاره کردیم که اهالی محل دارای احتیاجات مخصوصی هستند و حکومت مرکز نیز تا امروز یک سیاست مخصوص و معینی برای رفع آن‌ها تعقیب نکرده است و بنابراین، اهالی راضی از حکومت مرکزی می‌باشند و نه حاضر برای تجزیه. این است که عقیده فدراسیون در ایران اساسی ندارد. زیرا اکثریت این مملکت بی‌علم و جاهل است و ما حالا آدم‌هایی را که بتوانند طهران را اداره کنند، نداریم و به طریق اولی اداره کردن ممالک کوچک امکان ندارد. پس فقط چاره در تشکیل انجمن‌های ولایتی است. با تشکیل این انجمن‌ها به خوبی می‌توان از فکر تجزیه و استقلال جلوگیری کرد و ایرانیت را فوق تمام منافع خصوصی قرار داد.

ایران حالا احتیاج به فدراسیون ندارد. امروز باید به واسطه توسعه اختیارات اهالی محل به مرکزیت دادن حکومت کوشید و الاً روز به روز عدم رضایت اهالی توسعه یافته، فکر تجزیه تولید خواهد شد.

آن‌ها که تصور می‌کنند چند نفر مخبرالسلطنه و فرمانفرما می‌توانند ایران را اداره کنند، وزیر و والی شده، بزرگان محلی را در عوض دزدها بکشند، یا به زور سرنیزه و پول وکیل شده، قوه مقننه را به دست بگیرند، البته با این فکر مخالف هستند. ما با آن‌ها کاری نداریم. زیرا عملیات آن‌ها در مقابل چشم تمام ایرانیان است و همین اعمال زشت و سوءاداره این کهنه‌هاست که مملکت دچار فلاکت شده و ولایات مجبور می‌شوند خود مستقیماً به اداره امور خود پردازند. چون که نتیجه استبداد و فشار ردالعمل است. سیاست منحوس امروز، فکر فدراسیون سهل است، فکر استقلال کامل را هم در کله اهالی جای می‌دهد.

این مسائل را مخبرالسلطنه و سایر اشراف احساس نمی‌کنند. آن‌ها می‌روند و خیابانی‌ها و آزادی‌خواهان را می‌کشند و دزدهای مسلح قراجه‌داغی و بجنوردی را به شهر دعوت می‌کنند. آن‌ها اصلاح‌طلبان را

می‌کشند و افتخار می‌کنند، اما اسلحه شاهسون را نمی‌گیرند و به سمیتکو اهمیت نمی‌دهند.

این حقایق ما را مجبور می‌کند که با اصول اداره امروز، ضدیت کنیم و لجاجت هم نداریم. زیرا هرچه را که به عقیده خودمان مفید و لازم می‌دانیم، می‌گوییم.

انجمن‌های محلی برای خاتمه دادن به ملوک‌الطوایفی، صحت انتخابات، ترقی تجارت و صنایع محلی وسیله بزرگی است و ضرری هم برای دولت ندارد. بالعکس اگر دولت همیشه یک قوه علیحده باشد و ملت نیز با نظر منفی همیشه به حکومت نگاه کند، حکومت ملت را گوسفند بداند و ملت حکومت را گرگ تصور کند، روز به روز بر خرابی و بدبختی افزوده خواهد شد.

ما چون می‌دانیم رجال امروری این عقاید را تصورات باطل می‌دانند، به ایشان حمله و تعرض نمی‌کنیم ولی به آن‌ها که خود را از ملت می‌دانند، می‌گوییم که در موضوع ایلات سهو بزرگی را مرتکب می‌شوند. مثلاً بعضی‌ها که خود را هادی فکر دموکراسی، بلکه سوسیالیست می‌دانند، باز هم مصلحت‌بینی می‌کنند که باید رؤسای ایلات را تطمیع کرد که دست از شرارت یا فکر استقلال بردارند و برای صحت نظریه خود، پان ترکیست‌ها را دلیل می‌آورند اما فراموش کرده‌اند که سهوهای همین حزب اتحاد و ترقی بود که سبب فنای امپراطوری بزرگ ترک شده، اعراب بین‌النهرین را به آغوش انگلیس‌ها، فلسطین را به بغل فرانسه، ارمنی‌های آناتولی را به طرف روس‌ها یا یونانی‌ها انداخت.

اهالی ایران از ترک تالر و کرد ایرانیّت را فوق تمام احساسات می‌دانند ولی با وجود این باید یک نوع اختیارات محلی به آن‌ها داد. اما عثمانی‌ها به اسم ترک و استبداد ملی، اعراب را از خود دور نمودند و حال آنکه اگر اصول مختاریت محلی را قبول می‌کردند و عثمانی را یک دولت اسلامی

یا یک دولت مختلف‌العناصر معرفی می‌کردند و عملاً احساسات سایر نژادها را به اسم پان‌ترکیزم تحقیر نمی‌کردند، دوجار این اشکالات نمی‌شد. ترک‌ها این مسائل را نفهمیدند و خواستند شورش اعراب را با سرنیزه و ارامنه را با قتل عام بخوابانند. ایرانی‌های ساکن اسلامبول را «عجم‌اشکی» گفتند و همه را بر ضد خود شورانیده، عثمانی را متلاشی کردند.

همچنین روسیه تزاری در مقابل تقاضای اهالی ترکستان، لهستان، تاتارستان، قفقاز و غیره به سرنیزه متوسل شده، سیاست پان‌اسلاویزم را تعقیب نموده و سلطنت تزاری را قربانی این سیاست سوء نمودند. از کجا معلوم است که اگر انگلیسی‌ها اعراب را به خود واگذارند و دست از گریبان‌های هند و غیره برندارند، مانند روسیه تزاری و عثمانی مضمحل نخواهند شد.

ما در ایران این‌گونه اسارت‌های ملی را قائل نیستیم ولی بعضی نویسندگان بی‌فکر، آذربایجان را ترک [خوانده] یا فلان ایل را ایرانی ندانسته، در باره آن‌ها سیاست علیحده تعقیب می‌کنند و این مسئله خطرناک‌تر از سیاست دولت می‌باشد. اگر بنا باشد نویسندگان این فکرها را تلقین و حکومت نیز سیاست سابق را تعقیب کند، قطعاً از میان اهالی ولایات، ملت‌های جدیدی به زور احداث می‌کنند و دست خارجی نیز آن‌ها را تأیید کرده، یک دفعه ملتفت می‌شویم که هرج و مرج مملکت را احاطه کرده است و فلان قسمت ایران را انگلیس‌ها مثل بین‌النهرین به اسم استقلال فلان طایفه در تحت تسلط خود درآورده است.

در هر حال دولت باید بدون تأخیر، انجمن‌های محلی را دعوت به انعقاد کند و اختیاراتی به اهالی بدهد و با آمال ملت مقاومت نکرده، آن‌ها را به کمک خود بطلبد.